چاپ دوم



سلسلة الصدق ۷

حکم شرعی درمورد

عساکر حکومتهای طاغوتی

ومدافعین قوانین وضعی

مؤ لف: الشیخ عاصم ابومحمد المقدسی (فك الله أسره)

مترجم: استاد شهید احمدظاهر ((اسلمیار)) رحمه الله

مشخصات کتاب

نام کتاب: حکم شرعی در مورد
عساکر حکومتهای طاغوتی
و مدافعین قوانین وضعی

مؤلف: الشیخ عاصم ابو محمد المقدسی (فك الله أسره)

مترجم: استاد شهید احمد ظاهر (اسلمیار) رحمه الله

سال چاپ: ١٤٣٤ هجری قمری، ١٣٩٢ هجری شمسی

نوبت چاپ: دوم

تیراژ: یک هزار

ناشر: اداره نشراتی دار الصدق Daar-ul-Sedq

با چاپ و نشر این کتاب در جنگ علیه صلیبی ها خود را سهیم سازید.

فهرست

به نام الله عزوجل

پیشگفتار

موضوع حکم عساکر، پولیس، وکارمندان حکومت های اشغالی دست نشانده وطاغوتی از مهمترین وگرمترین موضوعات روز است، ولی با وجود اهمیت این موضوع قبل از کتاب بدست داشته هیچ مرجعی در دست نبود تا حکم قطعی وحقیقت این قضیه را روشن سازد. آنانیکه آنسوی صف ودر پهلوی حکومت های طاغوتی قرار دارند همیشه در سعی وتلاش بودند تا این همکاری را به بهانه های مختلف ودلایل عجیب وغریب مشروعیت بخشند، چنانچه مخالفین آنان در صف جهاد اگرچه در کفر نظام هیچ شکی نداشتند اما همیشه در بیان حکم کارمندان وهمکاران آنان دچار مشکل بودند.

اینک کتاب بدست داشتة تان که اصل آن عربی بوده وبه زبان دری ترجمه گردیده است این ابهام ومشکل را با براهین قاطع حل نموده است وحکم همة طبقه های همکاران حکومت های ذکر شده را آنچنان با تفصیل بیان داشته است که جای شک وتردیدی در آن باقی نمانده است.

این کتاب بر علاوة اینکه اولین وواضحترین کتاب درینمورد میباشد دارای خصوصیات وویژگیهای دیگری نیز میباشد که از آنجمله میتوان به مسایل آتی اشاره کرد: اولین ویژگی آن اینست که این کتاب در دفاتر آرام ده، آسوده وبا استفاده از وسایل جدید تکنالوژی همچو کمپیوتر وانترنت نوشته نشده است، و چنانچه شهید عبد الله عزام رحمه الله می فرماید: نه در مجلسی نوشته شده است که در یکی از هوتل های مزین شهر برپا شده باشد وآغاز آن به

نوشابه های اسرائیلی و آخر آن با خوردن کباب وانواع مختلف غذاهای داخلی وخارجی پایان یافته باشد، ودر لحظات اندک اخیر سخنی چند دربارۀ جهاد، حکومت اسلامی وپیروی از نظام های طاغوتی گفته شده باشد، بلکه این کتاب را مجاهد اسیر در عقب سلول های زندان بدون استفاده از وسایل مدرن به رشتۀ تحریر در آورده و دانشمند بزرگواری که در صف هجرت وجهاد قرار داشت و در راه الله شهید شد آنرا ترجمه کرده است. این کتاب را مجاهد اسیر شیخ ابو محمد مقدسی نوشته وشهید - باذن الله- استاد احمد ظاهر (اسلمیار) ترجمه کرده است.

یکی از ویژگیهای دیگر این کتاب اینست که مؤلف و مترجم هر دو در مدینۀ منوره علم دین را فرا گرفتند، واز اساتیدی فرا گرفتند که بیشترین آنان اگرچه خودرا منسوب به سلفیت وسلف صالح میدانند اما حقیقت آنچه را سلف بیان کرده بودند درک نکرده اند. آن اساتیدی که خود توحید ووحدانیت را وسیلۀ کسب روزی وشهرت ساختند، حکمروایان طاغوتی را با اشکال مختلف آن پیروی وعبادت کردند، آنان را ولی الأمر وواجب الاطاعت دانستند، بلکه مخالفت آنان را بغاوت وخروج توصیف کردند ولی مسلمانان ومجاهدین را به مجرد ظاهر شدن مخالفت کوچک فرعی متصف به شرک وکفر کردند.

اما این دو مجاهد اسیر وشهید راه اصلی سلف صالح را پیموده، حقیقت دین شانرا درک کردند وپرچم بغاوت را در مقابل آن عده از منتسبین به سلف بالا کردند که در دربار شاهان طاغوتی نشسته وخودرا

پــيروان ســنت محمــدی ومتوليــان دين دانستند.
از سوی ديگر چون اين كتاب به زبــان دری وبرای افغانان ترجمه گرديده است خــارج از موضــوع نمی بينم كــه برداشــت آنعــده از منتسبين به علم را نيز در اينجا ذكر كنم كــه در صــف حكـومت دســت نشـاندة امريكـايی وصـليبی قـرار گرفتـه وبـا دلايـل پـوچ وبی مفهوم شان ميخواهند با عقيده ودين مـردم بازی كنند، خود در مقابل دالر فتـوا ميدهنـد امـا آخـرت مـردم عـام را بـدون دسـت مـزد اندكی به باد فنا می دهند. اين همـان قشـر عالم نمـايی اسـت كـه در زمـان جهـاد عليـه شوروی وحكـومت هـای كمونسـتی وقت نـه تنها آن حكومت هـا را تكفـير ميكردنـد بلكـه حتی محافظين واجـيران مكـاتب را در كابـل واجب القتل ميدانستند. آنان نه تنها فتــوای كفر ومباح بودن خون مـامورين آن حكـومت ها را داده بودند بلكه پدران وبـرادران آنـانرا كه در صف هجرت و جهاد بودند يـا بـه جـرم اينكه پسران وبرادران شان در كابل زنــدگی ميكردند به قتل رسانيدند ويا هم به آنان بــه نگاه شک و جاسوسی ديدند.
آنگاه عساكر بيچاره، آنانيكه از روی سـرک ها وكوچه ها به موتر های عسـكری انداختـه شــده و مســتقيما بــه جبهــات جنــگ بــرده ميشدند حكم جداگانـه يی نداشـتند، آن عـده از كسانيكه بخاطر كسب روزی ومزدوری به بيرون از خانه بـر می آمدنـد ولی در تلاشـی ها دسـتگير و بـه جنـگ سـوق داده ميشـدند، اطفال وخـانم هـای شـان تـا ماههـا دربـارة آنــان نمی دانســتند، ســپس كشــته وزخمی ميشدند، يا اسير ميگرديدنـد، ويـا هم بعـد از ماهها بـه خانـه بـر می گشـتند، آنهمـه مبـاح الـدم بلكـه واجب القتـل بودنـد، امـا امـروز

آنانیکه داوطلبانه ودر مقابل دالـر روزهـا در قطارها انتظار می کشند، فورم ها را خانــه پــری وتصــدیق میکننــد، ضــمانت هــا تقــدیم میکننـــد، تمـــرین هـــای عســـکری می بیننـــد، وگاهی برای تربیه بـه خـارج بـرده میشـوند، وبالآخره فکر صلیبی و ضـد اسـلامی ترزیـق میشوند، ودر مقابل مسلمانان قـرار گرفتـه و مخلصانه در دفاع از صلیب ونظـام آن می جنگند وبه وظیفة خود چی عسـکر باشـند یـا پـولیس ویـا هم کارمنـد اسـتخبارات افتخـار میکنند، بلکه آنچنان خـدمت میکننـد کـه گویـا فریضــة از فــرایض الهی را انجــام میدهنــد، اینها همه گاهی مجبور، گاهی مکرَه، وگاهی هم جاهـــل ونـــادان تلقی میگردنـــد وحکم همرزمـــان صـــلیبی شـــان برایشـــان داده نمیشود.

دیروز مامور حکومت کمونستی کافر بــود، امـــا امـــروز وزیـــر، والی، رئیس، وکیـــل پارلمــان، قاضــی وغــیره در حکومــتی کــه اسـاس آنـرا بیشـتر از چهـل کشـور صـلیبی گذاشـته وهـدف آن ریشـه کن کـردن اسـلام ومسـلمانان اسـت، شـب و روز در جنـگ بـا مجاهدین ومسلمانان قرار دارد، نه طفـل از شر آن در امـان بـاقی مانـده اسـت ونـه زن ونه هم مرد کهن سال، چنانچه نه مسـجد در امن است ونه مدرسه ونه قرآن، اما بــاز هم ملاهای ابلیس صفت بـا ریش هـای سـفید و دراز خود که نشانة از نفاق آنـان میباشـد بـا لباس های به تن داشته خود در چشم مــردم داخل شده وآیات قرآنی واحادیث نبـوی را تأویل وتحریف می نمایند، واین عمل زشت، غیر شرعی وحتی غیر اخلاقی خودرا وجیبـة دینی توصیف میکننـد، بـر منـبر مسـاجد بـالا شــده واز آن جــای مقــدس مــردم را بــه آن دعوت میکنند، در صـف صـلیب قـرار گرفتـه

وآنرا دعوت می نامند، و بدتر از همه اینکه تا کنون خودرا مجاهد نیز خطاب میکنند.

این کتاب به همین هدف نوشته وترجمه شده است تا اینعده از خود فروختگان نه تنها اینکه بعد از این با دین وعقیدة خود بازی نکنند بلکه خوف الله را در دلهای خویش راه داده واز گمراه ساختن عوام الناس وکشانیدن آنان بسوی شعله های جهنم باز آیند.

از سوی دیگر مردم عام نیز باید دیگر فریب این عده از علمای سوء را نخورند، وقبل از اینکه در روز آخرت چنانچه قرآن کریم می فرماید ملامتی را بر یکدیگر بیاندازند از آنان اظهار بیزاری کرده به آنان نفرین بفرستند. الله می فرماید:

﴿إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ [البقرة:166:167].

ترجمه: «هنگامی که پیروی شدگان از پیروان بیزار شوند و عذاب را ببینند و پیوندها در حقّ آنان گسسته شود، و پیروان گویند: ای کاش ما بازگشتی داشتیم، تا همانگونه که آنان از ما بیزاری جستند از آنان بیزاری جوییم. الله به اینطور کردارهایشان را (مایه) دریغ و درد به آنان مینمایاند و آنان از آتش بیرون آینده نیستند».

وما علينا إلا البلاغ

موفق افغان 8 محرم الحرام 1434هـ.

مقدمه مؤلف (چاپ اول)

الحمد لله والصلاة والسلام على رسـول الله ومن والاه.

این کتاب از جمله کتاب هایی است که آنرا در زنـــدان ســـواقه(اردن) در ســـال 1416 هجری در رد مشهور ترین شبهات مـدافعان عساکر، کارمندان ومـامورین حکـومت هـا و انصار قوانین نوشته بودم. آنگاه که به فضل الله دعـــوت مـــا در زنـــدان وخـــارج از آن گســـترش یـــافت و در نتیجـــة آن چشـــمان مسلمانان ویکتاپرسـتان روشـن گردیـد و در مقابـل چشـمان ملحـدان ومـزدوران آنـان تاریک گردید. در این هنگام گروهی از فریب خوردگـان ویـا خـود فروختگـان بـه دفـاع از عسـاکر ومـامورین طـاغوت (حکـومت هـا) برخاستند ومردم را از تکفیر عساکر وجهـاد علیه آنان باز داشتند، و تعدادی از شبهات را زمزمه می کردند، وبدینگونـه تلاش میکردنـد

مـردم را بـا این شـبهات از دعـوت بسـوی اسـلام بازدارنـد و کفـر عسـاکر وکارمنـدان طـاغوت هـا را تاییـد نماینـد! در این هنگـام اقدام به نوشتن این کتاب کـردم، و اسـلوب آسانی را که مناسب این مقام اسـت اختیـار داشتم تا رد بر آنها وشبهات شـان را سـاده وآسان بگرداند.

علاوه بر آن در نظر گرفته شد تا این کتاب بـرای بـرادران مـا کـه تـازه بـه این دعـوت مبارک رو آورده انـد آسـان باشـد. بـه فضـل الله این هدف تحقق یافت، تا آنکه عـده یی کــه از این کتــاب اســتفاده کــرده بودنــد توانستند تا مدافعانی را جواب دنـدان شـکن دهنـد کـه افتخـار داشـتند فارغـان دانشـکده هـای شـرعیات وغـیره انـد. و این مصـداق سـخن علمـایی اسـت کـه میگفتنـد: شـاید دشمنان اسلام را علوم زیادی باشد، چنانچه الله می فرماید:

﴿ فَلَمَّا جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَرِحُوا۟ بِمَا عِندَهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٨٣﴾ [غافر: 83].

ترجمـه: «پس چـون پیـامبران شـان بـا معجزهها بسوی آنان آمدنـد، بـه دانشـی کـه نزد خود داشتند، شاد شدند و آنچه کـه آن را به تمسخر میگرفتند، آنان را فرو گرفت».

اما وجیبة مسلمان است تـا آنچـه از دین را بیاموزد که همچو اسلحه با وی باشد و با آن بــه مقابلــه و رویــارویی بــا این شــیاطین بـپردازد، و سـپس خـوف و انـدوهی نداشـته باشد زیرا:

﴿إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: 76].

ترجمه: «بی گمان که ترفند شیطان خیلی ضعیف است».

انسان بیسواد اما مسلمان و یکتـا پرسـت، هزار هـا عـالم گمـراه را شکسـت می دهـد، چنانچه الله می فرماید:

﴿وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ١٧٣﴾ [سورة الصافات].

ترجمه: «قطعا که سربازان ما غالب اند».

پس لشـکر الله بـه برهـان و زبـان غـالب است چنانچه به شمشیر چیره و پیروز است.

برادران مـا در زنـدان در آن هنگـام این اوراق را کاپی کردند و در میان زنـدانیان که از گروه های فکـری گونـاگونی بودنـد نشر کردند و ما نیز نسخه های این کتـاب را بـــر بـــرخ زیـــادی از افـــراد پـــولیس، سربازان و افسران توزیع کـردیم و آنـان را به بیزاری از شرک، قـانون اساسـی و کفر طاغوت ها دعوت دادیم. اکثر آنها به همین شبهات ذکر شده در این کتاب پناه می بردند.

در نوشتن این کتاب بـر ذهن و حافظـه ام اعتماد کرده بودم، چون کتابهـایی کـه مصـــادر نوشـــتن را تشـــکیل میدهنـــد در زندان موجود نبود. سپس هنگـامی کـه از زندان رها شـدم مشـاهده کـردم کـه این کتاب در انترنت نشـر شـده اسـت و بـرخ زیادی از جوانان آن را به دلیل اختصـار و آسانی دست به دست می نمایند. با اینکه این کتـــاب از اشـــتباهات طبـــاعتی و کمبودی ها شاکی بود اما این امـر من را واداشت تا نسخة چاپی آنرا کـه بـرخی از برادران گرامی ما آن را به چاپ رسانیده بودنـد واز خلـل وکمبـودی هـا تـا جـایی خـالی بـود مراجعـه کنم وآمـاده چـاپ سازم.

﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴾ [هود: 88].

ترجمه: «و توفیقم جز بـه (فضـل) الله نیست. بر او توکل کردهام و به سـوی او باز میگردم».

از الله مسـألت دارم کـه این کتـاب باعث نفع بندگان او تعالی گردد، و مـا را ثـابت قـدم نگهـدارد، و بـر نصـرت دین و نگهبـانی شـریعت الهی یـاری دهـد، و در دفاع از حرماتش ما را اسـتعمال نمایـد و از مـا قبـول کنـد، بی گمـان کـه او خیلی شنوا ودانا است.

وصلى الله وسلم على نبيه محمد وعلى آله وصحبه أجمعين

صفر / 1420 هـ

مقدمه مؤلف (چاپ دوم)

الحمد لله ربّ العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء والمرسلين.

این کتاب شامل شبهاتی است که همیشه می شنیدیم که توسط عدة زیادی از مدافعان سربازان طاغوت ها و معتقدین قانون زمزمه می گردد، تا اینکه سربازان شرک؛ آنانیکه از دین بجز نام آن چیز دیگری را نمیدانند با استفاده از این شبهات به مناقشه مسلمانان پرداختند، و با آنها جدال کردند، تا بدینوسیله بتوانند شرک و باطل خویش ویاری دادن طاغوت را مشروع جلوه دهند. در حالیکه الله به نخستین چیزی که انسان را امر ونهی نموده است همانا اجتناب از عبادت طاغوت و کفر ورزیدن به آن است.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾

ترجمه: «ما در هر امتی رسولی را فرستادیم که الله را عبادت کنید و از (عبادت) طاغوت اجتناب نمایید». [النحل: 36].

﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ﴾

ترجمه: «می خواهند که به طاغوت فیصله نمایند در حالیکه امر کرده شدند که به آن کفر ورزند». [النساء:60].

و ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ [البقرة:59].

ترجمه: «پس تبدیل کردند کسانی که ستم نمودند، سخنی را که برای شان گفته شده بود».

این در حالیست که آنان مکلف بودند تا بـه این طاغوت ها (حکمروایـان وقـوانین آنـان) کفر ورزند اما آنان به نگهبـانی آن پرداختنـد واز آن حمایت کردنـد ودر دفـاع وحمـایت از آن به جدال برخاستند و سربازان آماده باش واکنش سـریع و نگهبانـان مخلص طـاغوت گردیدنـد، بلکـه بـرای آن خـود را قربـان ودر راه آن وقت و عمر خویش را ضایع کردند.

هنگامی کـه عـده یی از آنهـا را بـه اسـلام، وحــدانیت و بــیزاری از شــرک دعــوت می کـردیم بـه شـبهاتی بـا مـا بـه مجادلـه می پرداختنـد کـه آنـرا از شـیطان هـای انسـی وجنی آموخته بودنـد، تـا حـق را بـه باطـل و نور را به تاریکی بپوشانند.

﴿وَكَـذَلِكَ جَعَلْنَـا لِكُـلِّ نِبِيٍّ عَـدُوّاً شَـيَاطِينَ الإِنْسِ وَالْجِنِّ يُـوحِي بَعْضُـهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْـرُفَ الْقَـوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام:112].

ترجمـه: «و همینطـور بـرای هـر پیـامبری دشـمنی قـرار دادیم کـه شـیطانهای انس و جنّ انــد. بــرخی از آنــان ســخن بــه ظــاهر آراسته را برای فریب به برخی (دیگـر) القـا میکنند. و اگـر پروردگـار تـو میخواسـت، این کار را نمیکردند، پس آنـان را بـا افترایشـان واگذار».

الله در این آیت کریمـه بیـان می دارد کـه قلب های کسانی که به آخرت ایمـان ندارنـد به آرایش های شیطان کـه عبـارت از بـافتن شبهات است، میل می کند و به این شبهات راضی می گردند تا باطل شان را پینه زننـد، شـرک خـویش را بپوشـانند و مـرتکب جـرم بــزرگی شــوند. الله در آیت دیگــری می فرماید:

﴿لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً ولأَوْضَعُواْ خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾

ترجمه: «اگر همراه با شما بیرون میآمدند، در (حقّ) شما جز فساد نمیافزودند و فتنه جویان در (حقّ) شما، به میان (صفوف) تان میتاختند و در (میان) شما شنوندگانی دارند و الله به (حال) ستمکاران داناست». [التوبة: 47].

الله در این آیت بیان می دارد که در داخل صف های مسلمانان کسانی وجود دارند که به تخذیل (بازداشتن مردم از جهاد و نصرت مجاهدین) منافقان و شبهات مرجفان (کسانی که می خواهند در بین مردم خوف وهراس را نشر نمایند) گوش می دهند. اینهمه سبب شد که در این کتاب مشهورترین شبهات آن ها را مختصر نماییم تا مناسب هر زمان و مکان باشد و بر آن رد نمودیم تا سربازان طاغوت و مدافعان آنها وکسان دیگری که از این نوع شبهات متأثر گردیده اند این کتاب را مطالعه نموده وحقیقت را درک کنند. اینگونه حقیقت را شاعری چنین تصویر می نماید: «شبهاتی که مانند شیشه های شکسته می ریزند و گمان می کنی که همه حق اند در حالیکه شکسته و ریخته اند». از الله خواهانم که با این کتاب گوشهای ناشنوا، چشمان نابینا و قلب های مهرشده را بگشاید او ناصر و قادر بر این است، بهترین مولا و بهترین نصرت دهنده است.

ابو محمد المقدسی
زندان سواقه
ربیع الاول / 1416
از هجرت مصطفی علیه الصلاة والسلام

شبهات مدافعان طاغوت

در این کتاب به مناقشة مشهورترین شبهات آنها می پردازیم که قرار ذیل اند:

1- کافر ندانستن حکمروایانی که به غیر ما أنزل الله (احکام غیر شرعی) حکم می کنند و اینکه کفر آنان کفر دون کفر است.

2- عساکر وکارمندان طاغوت کلمه لا اله الا الله می خوانند.

3- آنان نماز می خوانند وروزه می گیرند.

4- کسی که مسلمانی را تکفیر کرد، کافر گردید.

5- عارضه عذر به جهل (به جهل معـذور اند وحکم را نمیدانند).

6- اکـــراه، استضـــعاف، طلب رزق و مصلحت.

شبهه اول: كافر ندانستن حكمروایاني كه به غیر ما أنزل الله (احكام غیر شرعي) حكم مي كنند بلكه كفر آنان كفر دون كفر است:

مدافعان عساكر وكارمندان حكـومت هـا بـا این اصل مخالفت خودرا ظاهر میکنند که بر اســاس آن همكــاران حكمروایــان ماننـــد كارمنـدان اسـتخبارات، سـربازان وديگـران تكفير می شوند. آنان معتقد اند كه كفر این حكومت هـا، چنانچـه ابن عبـاس رضـی اللـه عنهمـا فرمـوده انـد، كفـر دون كفـر اسـت (یعنی خارج كننـده از دین نیسـت). پس هـر فرعي كه بر تكفیر حاكمان (به این گمان كه كفر آنها كفر اكبر است) بناء گردد نزد آنـان درست نیست.

ما در جواب می گوییم:

مسائل اندكی انـد كـه مـردم در آن اختلاف ندارند، مگر این به این معنا نیست كه از این چنین مسایل چشم پوشی گردد و حق در آن شناخته نشود، چون هر اختلاف مـدار اعتبـار نبــوده، و حــق یكی اســت و بیشــمار نمی باشد، الله می فرمايد:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ﴾ [یونس-32].

ترجمه: «و پس از حقّ جز گمـراهی (دیگـر) چیست؟»، و می فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً﴾ [النساء:82].

ترجمه: «اگر (این كتاب) از نزد غــیر الله می بود حتما در آن اختلاف زیادی را می یابیدند».

بنــابر این علمــاء می گوینـد كـه اختلاف تنـوع محتمل است چون این اختلاف در فروع، ناشــی از اختلاف در صحت وبیماری دلیل، عدم فهم آن ویا اسباب دیگری مانند اینها اسـت. امـا اختلاف

تضاد به ویژه در اصول دین مانند شرک وتوحید، ایمان و کفر جواز ندارد، بلکه برای کسی جایز نیست که به آن راضی گردد، یا آن را بپذیرد، یا وسیله وعذری در زمینه موالات (دوستی) با مرتدین واهل شرک یا همکاری با آنان ویا مودت ومحبت شان بگرداند. این ها مسایلی اند که باید در مورد آن فیصله صورت گیرد و حق ثابت شود، زیرا محکمترین دستاویز ایمان بر آن برپا می شود. الله ما را بیهوده و عبث نیافریده است، ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ﴾ ترجمه: «آیا گمان می کنید که ما شما را عبث وبیهوده آفریدیم و شما بسوی ما باز نمی گردید». [المؤمنون:115].

و او سبحانه تعالی در کتاب خویش چیزی را بدون بیان فرو نگذاشته است، ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾ [الأنعام:38].

ترجمه: «ما در کتاب چیزی را فرو نگذاشتیم» خیری نیست مگر اینکه الله مارا به آن رهنمایی وترغیب نموده است، وشری نیست مگر اینکه ما را از آن آگاه وبرحذر داشته است.

﴿لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾ [الأنفال:42].

ترجمه: «تا هلاک شود به روشنایی وبرهان کسی که هلاک گردید وزنده شود به روشنایی و برهان کسی که زنده گردید». و قضیة کفر حاکمان طاغوتی نزد کسی که دین خود را درک کرده و اسلام را شناخته است روشنتر از آفتاب در نیمة روز است.

اما کسی که به بیماری چشم دچار است نمی تواند این آفتاب تابناک را بنگرد، زیرا آن بیماری جلو بینایی انسان را می گیرد، پس جای شگفت و تعجب نیست. و هدف ما علاج این بیماری و دور ساختن این پرده از چشم ها با مرهم های اسلام و سرمه یی از

دلایل قرآن و سنت است. اینکه گمان کردند طاغوت ها به دلیل سخن منسوب به ابن عباس رضی الله عنهما کافر نمی گردند و کفر ایشان (کفر دون کفر) است نه تنها پاسخ قطعی دارد آنان علاوه بر این بلکه از جهت های زیاد دیگری نیز کافر می گردند.

اول: شهادت لا اله الا الله دو رکن اصلي دارد که یکي بدون دیگري کافي و بسنده نیست.

شرط پذیرش این شهادت و صحت آن، گواهی به هر دو رکن اصلی آن است که عبارت اند از نفی (لا اله) و اثبات (الا الله) که همانا کفر ورزیدن به طاغوت و ایمان به الله است، ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيْؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة:256]،

ترجمه: «پس کسی که به طاغوت کفر ورزید و به الله ایمان آورد بدون شک که به دستاویز خیلی محکمی چنگ یازید».

پس کسی که به این دو رکن یکجا ایمان نیاورد به دستاویز محکم دست نزده است، وکسی که به این دستاویز محکم چنگ نزند هلاک می گردد، زیرا در جملة مسلمانان محسوب نمی گردد، بلکه در جمع مشرکان و کافران می باشد.

این حاکمان کسانی اند که شریکان قانون سازی را با الله به خدایی گرفته اند. اگر زعم و گمان شان را تصدیق کنیم که گویا اینها مومنان اند پس این دعوا برای داخل شدن در دایرة ایمان کافی نمی باشد، چون رکن دیگری که آن را الله قبل از رکن ایمان بنابر اهمیت آن بیان داشت، باقی

است که عبارت از کفر ورزیدن بـه طـاغوت میباشد.

پس ایمان این حاکمان به الله بدون کفـر ورزیــدن شــان بــه طــاغوت ماننــد ایمــان مشرکان قریش به الله است که به طاغوت ها کفر نورزیده بودند. و واضح است که این گونه ایمان، به کفار قـریش نفعی نرسـانید، و نه خون و مال شان را محفوظ نگهداشت، تا اینکه با این ایمان براءت و بیزاری شان را از طـاغوت هـا یکجـا نسـاختند، امـا ایمـان مختلط با شرک آشکار، نـه در احکـام دنیـوی به آنها نفعی رسانید و نه در احکام اخـروی، الله می فرماید:

﴿وَمَـا يُـؤْمِنُ أَكْثَـرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَهُمْ مُّشْـرِكُونَ﴾ [يوسف:106].

ترجمه: «و اکثر این ها به الله ایمان نمی آروند مگر اینکه آنها مشرکان انـد». وشـرک شکننده ایمان و باطل کننده اعمال است.

﴿لَئِنْ أَشْـــرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُـــكَ وَلَتَكُـــونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر:65].

ترجمـه: «اگـر شـریک گرفـتی قطعـا کـه عملت باطل شد و از زیانکارن گردیدی».

ومعلوم است که این حاکمان بـه طـاغوت های شرق وغـرب کفـر نمی ورزنـد و نـه از آنها بیزاری می جویند، بلکه به آن هـا ایمـان دارند و دوست و همکارشـان می باشـند، در حل مشکلات و فصل خصومات آنان را حاکم و داور می گیرنــد، و بــه احکــام کفــری و قوانین جهانی آنها در سایة سازمان ملــل و محکمــة کفــری آن راضــی وخشــنود انــد. همچنــان طــاغوت هــای عــرب (و عجم) و قانون شـان کـه شـبیه قـانون کفـر جهـانی وســازمان ملــل ملحــد اســت، اینهــا همــه

دوستان، اولیاء و بندگان طاغوت اند که نـه از عبادت آن اجتناب می کنند و نه از نصـرت و پیشـتیبانی آن در شـرک. پس اینهـا همـه کافر اند تـا اینکـه از شـرکی کـه مـرتکب آن شده اند خارج شوند سپس به اسـلام آن هـا حکم می گردد. پس اگر حال این طاغوت ها بر کسـی کـه از بیمـاری چشـم شـکایت دارد پوشیده است حالت طاغوت های کفر غربی و شــرقی ماننــد نصــارا، بــودایی هــا، مارکسیستها، هنـدوها و اشـباه آنهـا بـه جـز کوران برکسی پوشیده نیسـت. بـا این کفـر آشـکار اینهـا، طـاغوت هـای عـرب وعجم در جهان اسلام برادران ودوستان آنان اند زیـرا به آن ها کفر نورزیدند بلکه روابـط تنگاتنـگ برادری، دوسـتی، مـودت و قـانون سـازمان ملل کفری آنان را با هم یکجا کـرده اسـت و به محکمه کفری این سازمان که مقـر آن در (لاهـای) کشـور (هالنـد) اسـت، فیصـله می نماینـد. پس اینهـا رکن اول وحـدانیت یعـنی کفر به طاغوت را کـه خیلی بـا ارزش اسـت متحقق نساختند تا مسلمان شوند. البته این حکم آنگاه میشود که پذیرفته شود آنان رکن دوم را کــه ایمــان بــه الله اســت متحقــق ساخته اند، پس در کفر شان این اضافه می گردد که از خود طاغوت ها تراشیده انـد کـه به غیر الله عبادت می گردنـد، بـرای مـردم قانونی را می سازند کـه الله بـه آن اجـازه نداده اسـت، و مـردم را بسـوی آن فـرا می خوانند و به جبر واکراه آنها را بــه پــیروی از قــوانین باطــل شــان مجبــور ومکلــف می گرداننــد چنانچــه در صــفحات آینــده بــه این موضوع اشاره می نماییم.

دوم : این طاغوت ها از باب استهزاء به دین الله و شریعت او تعالي نیز کافر مي گردند.

اجازه دادن به هر نوع استهزاء کننده به دین از طریق جراید، رادیو، تلویزیون و یا سایر رسانه ها که از حمایت طاغوت ها برخوردار اند و آنان به اتکاء به قانون و سربازان شان از آن پاسداری می کنند کفر صریح است. ﴿قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ ٦٦﴾ [سورة التوبة]

ترجمه: «بگو آیا به الله، آیات او و رسولش استهزاء می نمودید، عذر ننماید بی گمان بعد از ایمان تان کافر گردیده اید».

این آیات در حق کسانی نازل گردید که مسلمان بودند، نماز برپا میگردند، روزه می گرفتند و زکات میدادند و در بزرگترین غزوه با پیامبر همرکاب بودند، ولی با این همه هنگامیکه سخنانی چند از زبان شان خارج گردید وحافظان کتاب الله را بخاطر خوش سپری کردن سفر به استهزاء گرفتند، الله بر آنها حکم کفر نمود. پس کسانیکه از پست ترین مخلوقات اند، کسانیکه به دین الله ارزشی قایل نیستند، بلکه آنرا بازیچه و مسخرة هر مرد و زن هرزه گو گردانیده اند و به آن پشت کرده اند، بلکه بزرگتر از همه این طاغوت ها اسلام را در مرتبة قانون اساسی نجس شان قرار داده اند بخاطر تصویب آن رأی گیری می نمایند و در اوامر ونواهی قرآن با سیکولران و نصارا و ملحدان به بحث و مشوره می پردازند، پس آیا بزرگتر از این استهزاء واستخفافی وجود دارد؟

سوم: واين طاغوت ها از باب موالات (دوستي) شان با مشركان و پيشتيباني و همكاري آنان عليه مسلمانان نيز كافر ميگردند:

اين طاغوتان معاهدات امنيتی يی را با كفار به امضاء رسانيده اند اين در حقيقت معاهدات نصرت دهی اند كه بر اساس آن معلومات امنيتی مسلمانانی را كه آنها ايشان را دهشت افگنان و بنيادگران می نامند جمع آوری نموده و با كفار و نصرانيان تبادله می كنند، و مجاهدين را بر اساس اين معلومات به دشمنان اسلام و طاغوتان كشور های ديگر تسليم می كنند، ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة:56].

ترجمه: «و كسی كه با آنها دوستی ورزد پس وی از آنها است». شيخ سليمان بن عبدالله در كتاب خويش «حكم دوستی اهل شرک».

در شرح اين قول الله ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُواْ يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلاَ نُطِيعُ فيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الحشر:11].

ترجمه: «آيا كسانی را نديدی نفاق كردند به برادران شان از اهل كتاب كه كافر شده اند می گويند اگر بيرون كرده شديد قطعا با شما بيرون می شويم، و در مورد شما از كسی طاعت نمی نماييم، و اگر با شما جنگ صورت گيرد حتما شما را ياری می دهيم، و در حاليكه الله گواهی می دهد كه اين ها دروغگويان اند» چنين می نويسد: «اين آيات در مورد كسانی نازل شده اند كه به اسلام تظاهر می كنند، و اين اسلام از آنها در دنيا

پذیرفتــه می شــود، و هماننــد مســلمانان معامله می گردند، چون مسلمانان مأمور بـه ظـواهر مـردم انـد، امـا هنگـامی کـه آنـان معاهـدة نصـرت دهی علیـه مسـلمانان را بـا یهودیان به امضاء رسانیدند و بدون شک کـه الله می داند که آنان در این معاهـده کـاذب انـد، الله میـان آنـان و اهـل کتـاب پیمـان بـرادری و اخـوت را در این آیـات عقـد می نماید، و آنان را برادران اهل کتاب می نامد، و بـدون شـک کـه این حکم کفـر بـر این هـا اسـت». پس حـالت کسـانی کـه معاهـدات نصرت دهی را با مشرکان و بندگان قـوانین کفـــری بـــه امضـــاء می رســـانند، و علیـــه مسلمانان می جنگند، و آنها را به نظام های کفری کشور های شـان تسـلیم می نماینـد، چه خواهد بود؟ بدون شک که این ها از بــاب اولی در این حکم داخل اند.

چهـارم: بـه سـبب اینکـه حاکمـان وقت دموکراســي را دیــني بجــز از دین الله برگزیده اند، کافر مي شوند:

الله می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الإِسْـلامُ﴾ [آل عمــران: 19]. **ترجمــه: «دین نــزد الله همانـا اسلام است». اسـلام دین حـق اسـت، دیـنی که رسول الله به آن مبعوث گردیده است، ولی دموکراسی دینی است که یونانی هــای قدیم و غربی های عصر حاضر اسـاس آن را گذاشتند، و بـدون شـک بـه دور از دین الله است، و با حق پیوندی ندارد.**

﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ ٣٢﴾ [سوره یونس].

ترجمـه: «پس از حـق جـز گمـراهي دیگـر چیست؟».

و این قوم همیشه به صراحت وآشکارا وبه اختیـار خـود بـدون اینکـه مکـره و یـا مجبـور باشند با فخـر و سـرور اعلان می دارنـد کـه خواهان دموکراسی انـد نـه اسـلام، و یگانـه گزینـه و اختیـار ایشـان همانـا دموکراسـی اسـت. دموکراسـی هیچگـاه بـا اسـلام یکجـا نمیشـود، چـون الله بـه جـز اسـلام خـالص چیزی دیگری را نمی پـذیرد. اسـلام کـه دین خـالص الهی بـوده ودر آن قـانون سـازی و حکم تنها به او تعالی تعلق دارد و هیچ کسی دیگری در آن شریک وسـهیم نیسـت. این در حالیست که دموکراسی دین شرکی و کفری بوده، حکم و قانون سازی را از خاصة مـردم میداند نـه از الله. و الله هرگـز این چـنین دینی را نمی پذیرد، و نه راضـی میگـردد کـه انسان میان کفـر و اسـلام از یکسـو ومیـان شـرک و یکتاپرسـتی از سـوی دیگـر جمـع نماید. اسلام بنده پذیرفته نمی شود تا آنکـه به هر دینی جـز دین الله کـافر نشـود، و از آن بیزاری نجوید. الله در حکایت از یوسـف علیه السلام چنین می فرماید:

﴿إِنِّي تَـرَكْتُ مِلَّةَ قَـوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ . وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَـائِيَ إِبْـرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَـا أَن نُّشْـرِكَ بِاللَّهِ مِن شَيْءٍ﴾ [يوسف:37].

ترجمه: «من ملت قومی را ترک کردم کـه بـه الله ایمـان نـدارد وآنهـا بـه روز آخـرت کافر اند، وملت پدران خود ابراهیم، اسحاق، ویعقوب را پیروی کردم، ما را نشاید کـه بـه الله چیزی را شریک بگیریم». رسـول الله در حدیث صحیحی که امام مسلم رحمه اللـه آن را نقل می کند می فرمایـد: «کسـی کـه لااله الا اللـه گفت، و بـه آنچـه غـیر از الله

عبادت می گردد کفر ورزید، مـال و خـون او حــرام می گــردد، و محاســبه او بــر الله است».

و در روایت دیگـری نـزد مسـلم رحمـه اللـه آمده اسـت: «کسـی کـه الله را بـه یگـانگی عبــادت کــرد .....». و منظــور از دین تنهــا یهـودیت و نصـرانیت نیسـت، بلکـه کمـونزم، دموکراســی و امثــال آن از ملــل و مکــاتب فکری کافر، همه و همه دین گفته می شوند کـه بـیزاری از همـه ملـل و نحـل و مکـاتب فکری باطل بـرای قبـولیت اسـلام از جـانب الله شرط حتمی ولازمی است.

و چنانچه بـر گشـتن از دین اسـلام وداخـل شدن در نصرانیت ویا یهودیت برای مسلمان در دین الله جـواز نـدارد، پس الله راضـی نمی گــردد کــه انســان مســلمان دمــوکرات باشـد، زیـرا اسـلام دین الله و دموکراسـی دین کفر است، ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَـلَ مِنْـهُ وَهُـوَ فِي الآخِـرَةِ مِنَ الْخَاسِـرِينَ﴾ [آل عمران:85].

ترجمـه: «کسـی کـه غـیر از اسـلام دیـنی دیگری را گزید پس هرگـز از وی قبـول نمی گردد و او در آخرت از زیانکاران است».

البته این در حالیست کـه مـدعیان این دین میان اسلام ودموکراسی جمع کـرده باشـند، حالانکه حاکمان کنونی اسـلام را بطـور کلی پس پا کرده، از شـریعت، احکـام، وحـدود آن سرپیچی کـرده انـد، و دموکراسـی و قـانون کفری آن را اختیار کرده وپسندیده اند.

پنجم: آنـان بـه سـبب مسـاوی دانسـتن معبودان متفرق شان با الله یگانهٔ قهار، نیز کافر مي شوند:

دیـنی را کـه طاغوتیـان وعسـاکر آنـان پذیرفته اند در نزد آنان بزرگتر وبهتر از دین الله است، زیـرا بـه سـبب آن احکـام الهی معطل گردیده و بـه دیـوار زده می شـوند، و کسی که مخـالفت احکـام الهی را می کنـد، مخالفتش به این معناست که با آن دشـمنی می ورزد، و علیـه آن می جنگـد، چنانچـه کسی که آن را به باد تمسـخر میگـیرد بـدون شک دوسـت و همکـار این طاغوتـان اسـت، زیرا چنین اشخاص از حمایت قانون اساسی شـان برخـوردار بـوده وبـر اسـاس آن دارای آزادی اعتقاد و حق زندگی آزادانه میباشـند، در حالیکه مرتکب چنین جنایات در دین الله مرتد پنداشته میشود.

اما کسی که مخالفت قانون طاغوت شان را می کنـد، و یـا آن را می کوبـد، و یـا بـه معبـودان گونـاگون شـان کفـر می ورزد، و آنها را رسوا می کند، آن شخص مورد خشـم این طاغوتیان قرار می گیرد، تعذیب شده و زنـدانی می گـردد، و بـا فتنـه هـا وابتلاءاتی دچار می گردد که نمونه هـای آن خیلی زیـاد و همه شـاهد آن انـد. هرگـاه دشـنام دهنـده الله، دین، و رسـول نـزد ایشـان محاکمـه گردد در قدم اول بـرائت حاصـل میکنـد، ویـا هم حد اکثر محکوم به یک ویـا دو مـاه حبس میگـردد، در حالیکـه اگـر دشـنام دهنـده معبودان شان چه شاه یـا رئیس یـا وزیـر یـا دوستان دیگر باشند در محکمه هـای امنیـتی دولت محاکمـه می گردنـد، و سـزایش مـرگ ویا حد اقل سـه سـال حبس می باشـد. پس

آنها نه تنها خود و اربابان (معبـودان) خـودرا را بـا الله ﷻ مسـاوی قـرار داده انـد، بلکـه طغیان کرده وبا تعظیم شـان آنـان را از این پا فراتر نهـاده انـد. اگـر بـر حـال مشـرکان پیشین نظر انداخته شود به نظر میرسـد کـه آنـان کسـانی را کـه بـا الله ﷻ شـریک سـاخته بودند مانند او تعالی دوست می داشــتند، در تعظیم، قــانون ســازی، فیصــله ورزیــدن و عبادت آنان را با الله ﷻ یکسان می پنداشـتند:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِـــــذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنـــــدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾

ترجمه: «و ازمردم کسانی اند کـه بـه غـیر از الله ﷻ همتایانی می می گیرنـد و آن هـا را مانند الله ﷻ دوست می دارند»[البقرة:165].

﴿تَ ٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨﴾

ترجمه: «سـوگند بـه الله ﷻ کـه مـا در گمـراهی آشــکاری بــودیم چــون شــما را بــه پروردگــار جهانیان مساوی می گردانیدیم»[سورة الشعراء].

اما مشرکان عصـر مـا بیشـتر از آنـان طغیـان کرده و بغـاوت ورزیـده انـد، ونـه تنهـا معبـودان شان را تعظیم میکنند، بلکـه آنـان را در مقـامی فراتر از مقام الله ﷻ قرار میدهند. الله ﷻ از آنچه آنان می گویند پاکیزه، برتر و بزرگ تر است.

این امریست که اگر انسانی حقیقت و قـانون شان را بشناسـد هرگـز درین زمینـه جـدال نمی کند، ولی حاکم حقیقی و مشرع اصلی و فیصله گر عمده نـزد آنـان الله ﷻ و دین او نیسـت، بلکـه طــاغوت و معبــود آنهاســت کــه آن را دوســت دارند، و بیشتر از الله ﷻ او را تعظیم میدارنــد، و علیه دین و فیصله های آن قیام نمـوده، بـر ضـد مومنان می رزمند، و آنـان را بـه زنـدان افگنـده شکنجه می نمایند. اما اگر دین الله ﷻ هتک گردد، و بـه شـریعت او تعـالی دشـنام داده شـود، هیچ واکنشی نشان نمی دهنـد. واقعیت تلخی کـه در

آن زندگی می کنیم شاهد و دلیل بر این مدعا است.

ششم: آنان به سبب تشریع (تقنین یا قانون سازی) کافر مي شوند:

قانون سازی شرك عصر ماست كه این طاغوتیان آنرا را رایج ساخته ومردم را به آن دعوت می کنند، بلکه آنها را در داخل شدن و مشارکت در این عمل مخالف با شرع تشویق نموده و آنرا برای شان پسندیده جلوه میدهند. آنان در قوانین خویش موادی را گنجانیده اند که با دین الله در تضاد اند، این مواد حق قانون گذاری را در همه ابواب به طور مطلق به بندگان اختصاص می دهد، این درحالیست که الله بر مشرکان چنین رد می کند:

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُواْ لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ [الشورى:21].

ترجمه: «آیا آن ها را شرکایی است که از دین چیزی را که الله اذن نداده است تشریع (تقنین) می نمایند».

و می فرماید:

أَأَرْبَابٌ مُّتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ [يوسف:39].

ترجمه: «آیا معبودان متفرق بهتر اند یا الله یگانة قهار».

و الله دربارة اطاعت در قانون سازی اگر چه در یک مسأله نیز باشد چنین می فرماید:

وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ [الأنعام:121].

ترجمه: «واگر از آن ها اطاعت کردید بی گمان که مشرکانید».

پس حال وحکم دستگاه قانون گذاری که در ساختن قانون صلاحیت های بدون قید و شرط دارد چه خواهد بود؟ این مردمان با

الله در مجـال قـانون سـازی شـریک آورده اند و مرتکب شرک اکبر و کفر بواح و صریح گردیده اند، چون قوانین اساسـی بعضـی از ایشـــان بـــر این تاکیـــد دارد کـــه «شـــریعت اسلامی مصدری از مصادر قانون است» این عبارت روشن می سازد که آنــان الله را در تشـریع و قـانون سـازی بـه یگـانگی عبـادت نمی کننـد، بلکـه قـانون در نـزد شـان دارای مصــادر متعــدد عمــده و فــرعی اســت کــه شریعت اسلامی مصدری از مصادر آنست، یا بـــه تعبـــیر واضـــح تـــر آنـــان الـــه و اربـــاب (معبودان) قانون ساز زیـاد ومتعـددی دارنـد که برخی از آنها عمده و برخی فرعی اند، و الله یکی از این ارباب متعدد نـزد آنهاسـت. و الله از بهتـان هـای کـه اینهـا بـر او می بندند پاکیزه، برتر، و بزرگتر است.

کسی که در مورد قوانین آنها آگـاهی دارد می داند که معبـود و پروردگـار اصـلی شـان کسی است که بـدون امضـای او نـه قـانونی تصـویب می گـردد، و نـه بـر آن مهـر صـحه گذاشـــته شـــده وتنفیـــذ می شـــود. و این طـاغوت در حقیقت (شـاه)، (امـیر) (رئیس جمهور)، و یا معبود آنان است، و قانون الله یگانه که از آسمان فرود آمده است اگر در بـــرخی ابـــواب عملی هم گـــردد لیکن در آن ابواب قانون شرعی نه تنفیذ می شود و نـه صفت قانونی را بـه خـود می گـیرد تـا آنکـه طـــاغوت هـــای روی زمین بـــه آن راضـــی گردیده، به آن اقرار نماینـد، و آن را تصـدیق کننـد. الله از آنچـه افـتراء می کننـد خیلی برتر و بزرگتر است.

بایـد دانسـت کـه کفـر این طاغوتیـان در شناعت و بدی بیشتر از شرک کفـار قـریش است، کسانیکه مانند این هـا معبـودان را بـا

الله در عبـادت شـریک می کردنـد. عبـادت آنها در رکوع و سجده بود، در حالیکه عبـادت این طاغوتیان در قانون گذاری و همة ابواب زندگی است. و بدون شـک کـه شـرک اینهـا بزرگتر است، چون مشرکان قـریش الله را بزرگترین، بلند ترین، و جلیل ترین پروردگار خویش می دانستند، و گمـان می کردنـد کـه آنها معبودان دیگر را برای این عبادت میکنند که به وسیله آنها به پروردگـار عظیم (الله) نزدیک شوند، چنانچه در حج نیز چـنین تلبیـه میگفتند:

لبيك اللهم لبّيك

لبّيك لا شريك لك

إلا شريكاً هو لك تملكه وما ملك

ترجمه: (بار الها ندای تو را لبیک می گویم، تو را لبیک می گویم، تـو را شـریکی نیسـت، مگر شـریکی تـو را اسـت کـه تـو مالـک او و مالک همه دارایی او هستی). اما مشــرکانی که قانون وضعی را در مساوات یـا بـالاتر از قانون الله می دانند بر این معترف انـد کـه الله روزی می دهـد، مردگـان را زنـده می کنـد، بـاران را از آسـمان نـازل می نمایـد، نبـات را می رویانـد، بیمـاران را شـفا می دهد، و کسی را که از بنـدگان بخواهـد دخـتر می دهد، وکسی را که از آنهـا بخواهـد پسـر میدهد، وکسی را که بخواهد نازا می سـازد. بلی آنـان بـه همـة این امـور بـاور وعقیـده دارند، و همه را از اختصاص الله می داننـد. نه شاه شان میتواند در آن تصرف کنـد، ونـه هم امیر شان. امـا قـانون و حـاکمیت را کـه در نزد آنان بلندتر از هر حکم و قـانون دیگـر است از اختصاص رئیس شان که طاغوت یـا معبود شان در زمین است، می گردانند. این

ها در شرک مانند کفار قریش اند، بلکه کفر شـان بزرگـتر از کفـر قـریش اسـت، زیـرا چنانچه گذشـت این طاغوتـان حکم و قـانون معبــودان متعــدد شــان را در زمین از الله، حاکمیت وقانون او گرامی تـر میدارنـد. پس هلاکت بر کسانی باد که در کفـر شـدیدتر از ابو جهل و ابو لهب اند.

﴿أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْـرِكُونَ﴾ [النحـل: 63].

ترجمه: «آیا با الله معبودی است؟ الله از آنچه باوی شریک می گیرند برتر است».

باید دانست کـه نمونـه هـای شـرک و کفـر آشکار این طاغوتان بسیار زیاد انـد، اگـر آن را بشـماریم نیـاز بـه بسـط و شـرح بیشـتر درین زمینه دارد، بلکـه کتـاب بدسـت داشـتة تان گنجایش آن را ندارد. این طاغوتــان هیچ بابی از ابواب کفر را نگذاشتند مگر اینکه به آن داخـل شـدند، امـا آنچـه را در این کتـاب گنجانیـدیم بـه کسـی کـه الله هـدایت کنـد کافی و بسنده است، اما بـر قلب کسـی کـه الله مهــر نهــاده اگــر کوهـا در پیش چشـمانش ریـزه ریـزه شـوند راهیـاب نمی گردد.

و آنچــه کــه را می خــواهیم از لابلای این کتاب به مسلمانان ویکتاپرسـتان بیـاموزانیم همانا حقیقتی است که کفر این قوم از یـک جهت نیســت کــه بــه دلایلی چنــد آن را رد نمود، بلکه این قوم مالا مال از شرک و کفر اند. و آنچه را کـه در این مـورد بایـد دانسـت اینست که شریک گـرفتن بـا الله در قـانون سازی عبـارت از تـرک حکم الله بـر مبنـای شـهوت کـه احیانـا رخ می دهـد، نیسـت. کـه سخن ابن عباس رضی الله عنهما (کفر دون کفر) بـر آن صـدق می کنـد، و نـه این بـابی

است که خوارج با ابن عباس رضی الله عنهما و سایر صحابه در مورد آن به مناقشه پرداختند. چون در زمان ابن عباس رضی الله عنهما و خوارج حاکمانی در جهان اسلام وجود نداشتند که در قانون سازی خود را با الله شریک سازند، و نه کسی از آنان قانونی را گذاشته بود، زیرا این امر در نزد آنها نیز به اجماع، کفر بود. و ابن عباس رضي الله عنهما که این سخن (کفر دون کفر) به وی نسبت داده می شود خود روایت کنندۀ سبب نزول این آیت کریمه در پیروی مشرکان اگر چه در یک مسأله تشریعی واحدی نیز باشد میباشد.

﴿ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [الانعام: ١٢١].

ترجمه: «و اگر از آنان اطاعت کنید همانا شما مشرک خواهید بود».

اگر آنچه را که خوارج بر محور آن می چرخیدند، به معنای قانون سازی می بود هرگز ابن عباس رضی الله عنهما سخن (کفر دون کفر) را نمی گفت، و حاشا که وی چنین می گفت، در حالیکه وی حبر امت و ترجمان قرآن است، و آنچه را که خوارج به انتقاد می گرفتند برخی از اجتهاداتی بود که آن را اشتباه می دانستند.

از این نمونه ها یکی هم حادثه تحکیم (قضیه داوری کردن) است که میان سپاه علی و معاویه انجام یافت، و خوارج علیه آن شوریدند و گفتند که شما انسانان را داور و فیصله گر گرفتید، و گمان کردند که کسی که از الله نافرمانی کرد در حقیقت به غیر ما انزل الله حکم کرد، و هر دو داور (ابو موسی الاشعری و عمرو بن العاص رضي الله عنهما) وکسانی که از این حادثه

راضی شدند بشمول معاویه و علی رضی الله عنهما را تکفیر نمودند. و این اولین خروج شان علیه گروه مسلمانان بود، و بنابر این دسته اول شان به (مُحكِّمه) مسمی گردیدند و صحابه به مناظره شان پرداختند، و بیشترین مناظره کنندگان ابن عباس رضی الله عنهما بود که در مناظره چنان محکوم شان ساخت که حادثه تحکیم در میان مسلمانان، و حکم به غیر ما انزل الله به معنای کفر نیست، و در مورد این آیت مبارکه که چگونگی صلح میان زوجین را بیان می دارد، استدلال نمود:

﴿فَابْعَثُواْ حَكَماً مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِّنْ أَهْلِهَا﴾ [النساء:35].

ترجمه: «پس حکمی (داور) را از اهل مرد و حکمی را از اهل زن بفرستید».

پس اگر تحکیم انسانان در صلح میان زوجین جایز باشد از باب اولی در حفظ خون امت محمد جواز دارد. ابن عباس رضی الله عنهما علاوه بر این بر دلایل دیگری از این قبیل (در مورد کج فهمی شان) استدلال ورزیدند. ابن عباس رضی الله عنهما چنانچه در کتاب های تاریخ مفصلا ذکر شده است برای خوارج بیان داشت که اگر اشتباهات و تجاوزاتی رخ داده است کفر نیست، بنابرین سخن ابن عباس رضی الله عنهما (کفر دون کفر) تنها در این مورد حمل می گردد. بنا بر این دلایل برخی زیادی از خوارج از نظر شان بازگشتند و برخی دیگری بر موقف شان پافشاری نمودند و علی و صحابه با آنها جنگیدند.

پس ای عاقلان! آیا مشارکت در قانون سازی با الله، تغییر احکام الهی، فیصله

کردن به حکمی بجز از حکم الله، و فیصله های مشرکان را عدل و انصاف دانستن، و دین و راهی غیر از اسلام را برگزیدن، این همه گمراهی آشکار نیست که طاغوت های معاصر در آن واقع گردیده اند؟ و آیا آنچه را که در میان صحابه واقع شد و خوارج آن را نپذیرفتند و آنکه در این زمینه مناظراتی بوقوع پیوست، پیوند و ارتباطی با قضیة حکم این طاغوتان دارد تا حکمی که در آن زمان صورت گرفته بر زمان حاضر نیز قیاس شده و مناسب دانسته شود؟ از سوی دیگر محتوای این آیت مبارکه عام است.

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة:44].

ترجمه: «وکسانیکه به آنچه الله نازل کرده است حکم نمی کنند، بی گمان که کافران اند».

و حکم شامل معنای جور و ظلم است که از آن به (کفر دون کفر) تعبیر می شود چنانچه این حکم شامل معنای تشریع و قانون سازی است که کفر بواح و آشکار میباشد. سلف صالح هنگامی که به این آیت استدلال می کردند و قصد استدلال کننده معنای اول که ظلم و جور است می بود آن را تأویل کرده بر کفر اصغر حمل می نمودند، و اگر بر معنای دوم که تغیر دادن حکم الله و یا قانون سازی است استدلال می گردید این آیت را بر ظاهرش که کفر بواح است حمل می کردند، با اینکه این آیات در اصل کفر اکبر یا کفر بواح را که یهودی ها انجام میدادند در بر می گیرد، کفری که با اجماع و اتفاق همه احکام غیر از احکام الهی را در بر میگیرد.

بـراء بن عـازب چنانچـه در صـحیح مسـلم رحمه الله آمده است بعد از اینکـه این قـول الله را تلاوت کرد:

﴿ وَمَن لَّم يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٧ ﴾ **ترجمـه: «و هـرکس طبـق آنچـه خدا نازل کرده اسـت حکم نکنـد پس ایشـان کافرانند». و** ﴿ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ **«ستمگران اند»، و** ﴿ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ **«فاسـقان انـد» گفت: «همـه در باره کفار نازل شده اند»** [سوره المائدة].

اگر خوارج به این آیات در مـورد کسـی کـه قانون می ساخت و یا به آنچـه کـه یهودیـان در آن واقـــع گردیدنـــد واقـــع می گردیـــد استدلال می ورزیدنـد، سـلف بـر آنهـا انکـار نمی نمودنـد، و کفـر را بـر حقیقت آن می گذاشتند، و آن را تأویل نمی کردند، امـا این امر در آن زمان وجود نداشت تا آنرا مناقشه میکردند، اگر وجـود می داشـت بـه مثـل این آیت کـه دلالت ظـنی دارد (دو معنـا (جـور و کفـر) را حمـل می نمایـد) اسـتدلال نمی ورزیدند، بلکه به نصوصـی کـه دلالت قطعی دارند، و به جز معنای قـانون سـازی وتغیـیر معنای دیگری را حمـل نمی نماینـد اسـتدلال می ورزیدند مانند:

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ﴾ [الشـوری-21] **ترجمـه: «آیـا کـافران را شریکانی هستند که مقرر کردن برای ایشان از دین آنچه که نـه فرمـوده اسـت آن را** الله **».**

و ﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ﴾ [الأنعام:121]**.**

ترجمه: «بی گمان که شیاطین بـه اولیـای شـان القـاء می نماینـد کـه بـا شـما جـدال

نمایند، واگر از آنها اطـاعت ورزیدیـد قطعـاً که مشرکانید».

و ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾ [المائدة:50].

ترجمـــه: «پس آیـــا حکم جـــاهلیت را می خواهند».

و ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينـاً فَلَنْ يُقْبَـلَ مِنْـهُ﴾ [آل عمران:85].

ترجمه: «وکسی که به غیر از اسـلام دیـنی را برگزیـــد پس هرگـــز از وی قبـــول نمی گردد».

اما چیزی از این مفاسد در نزد خلفاء در زمان خـوارج و ابن عبـاس رضـی اللـه عنهمـا وجـود نداشت، پس جـواز نـدارد کـه رد صـحابه را بـر خـوارج در آن زمـان (و در موردیکـه خـوارج در اشتباه افتاده بودند) بر شرك این حکومت هـا و کفر آشکار شان در این زمان مقایسـه نمـود، و کسیکه چنین کرد در حقیقت حـق را بـا باطـل و نور را با تاریکی مختلط ساخت، بلکه سوگند بـه پروردگـار عالمیـان کـه چـنین کسـی در خطـر بزرگی واقع اسـت، چـون نتیجـة این گمـان این است که آنچه را خـوارج علیـه صـحابه و خلفـای راشدین به انتقـاد گرفتنـد از جنس شـرک این حاکمان کافر است! و بدون شک که نهـایت این رأی به تکفیر همة صـحابه در آن زمـان بـر می گردد!! و بدون شک کسی که آنها را تکفیر کرد، کافر گردید. چون صحابه بر اسـاس نص قـرآنی از الله خشـــنود گردیـــده انـــد و الله از آنهـــا خوشـنود گردیـده اسـت، و اتهـام شـان بـه این تکذیب صریح قرآن وتکذیب ستایش و مدح الله از آنان است که گویا الله از قوم کافر خشـنود گردیده است، واین همه کفر اسـت. پس انسـان باید بر دین خود محتاط باشد که مبادا در هلاکت بیافتد، و کسی که صحابه را بـه کفـر و شـرک بخاطر اینکـه کفـر و شـرک طـاغوت هـا را پینـه نماید متهم می نماید، از این بپرهیزد.

شبهه دوم: آنان کلمه لااله الا الله را میخوانند

شبهه افگنان میگویند چگونه سربازان، کارمندان استخبارات و امثال آنها را که از همکاران قانون اساسی اند کافر می شمارید و به آنها سلام نمی دهید، و با آنان معاملة کفار را می نمایید، حالانکه آنان لا اله الا الله می گویند. هنگامی که اسامه بر مردی که لا اله الا الله گفت حکم کفر را صادر کرد و اورا کشت، رسول الله این اقدام او را رد نمود او فرمود: چگونه وی را بعد از اینکه لا اله الا الله گفت، کشتی؟. و الله می فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾ [النساء:94].

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه الله گام بر می‌دارید پس خوب تحقیق کنید و کسی را که به شما اظهار اسلام می‌کند نگویید تو مؤمن نیستی، که بهره‌ی ناپایدار زندگی دنیا را بجویید چرا که غنیمت‌های فراوان نزد الله است. پیش‌تر خودتان نیز همین گونه بودید و الله بر شما منّت نهاد (و هدایت شدید). پس، (بشکرانة این نعمت بزرگ)، تحقیق کنید! الله به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

آنان همچنان به این احادیث استدلال میکنند که رسول الله فرمودند: «کسی در حالی بمیرد گواهی می دهد که لا اله الا الله، وارد جنت میشود». و حدیث بطاقه که

مـردی در روز قیـامت نـود و نـه دلـوی از گناهان را می آورد و گمان می کند که هلاک می گردد، و این نود ونـه دلـو از گناهـان بـه بطاقة کـه در آن لا إلـه إلا الله نوشـته شـده است وزن می گردد و پلـة کـه در آن بطاقـه است سنگینی می نماید. و همچنـان حـدیثی کـه آن را حذیفه روایت می کنـد کـه: شـبی کتاب الله برداشـته می شـود، پس آیـتی از آن در زمین بـاقی نمی مانـد، و دسـته هـای مـردم مانـدگار می شـوند ونمی داننـد کـه نماز، صدقه و قربانی چیسـت؟ این کلمـه را می گوینـد: لا إلـه إلا اللـه (ومی گوینـد کـه) این کلمه را از پدران خود دریـافتیم و مـا آن را می گوییم «صله (شنونده حدیث) پرسـید: چه نفعی لا إله إلا الله آنها را می رسـاند در حالیکه نمی دانند که نماز، صـدقه و قربـانی چیست؟ حذیفه گفت: (لا إله إلا الله) آنان را از جهنم نجات می دهـد». و احـادیث دیگـری مانند این حدیث .

در پاسخ این شبهات باید گفت که:

أولاً: الله می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنـزَلَ عَلَيْـكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَـاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَـابِ وَأُخَـرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَـةِ وَابْتِغَـاءَ تَأْوِيلِـهِ وَمَـا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُـونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ﴾ [آل عمران:7].

ترجمه: «اوست کسی که بر تو کتاب نازل کـرد (کـه) بخشـی از آن آیههـای «محکم» هستند، آنها اسـاس کتابنـد و (بـرخی) دیگـر «متشابهات» هستند. پس امّا آنان که در دل انحـراف دارنـد بـرای فتنـه جـویی و طلب

تأویــل آن از آنچــه متشــابه اسـت، پـیروی میکننـــد و «تأویـــل» آن را جـــز الله الله (کسی) نمیداند و راسخان در علم میگوینــد: به آن ایمـان آوردهایم. همـة (آن از محکم و متشــابه) از نــزد پروردگــار ماســت و جــز خردمندان پند نمیپذیرند».

الله در این آیات کریمه بیـان می دارد کـه بنـدگان را بـه امـوری کـه در قـالب شـریعت اسـلامی فرسـتاده اسـت امتحـان می کنـد، زیرا در آن آیات محکمـات، قواعـد اسـتوار و محکم مانند کوهها و اوامـر واضـح و روشـن وجود دارند که هنگـام نـزاع و اختلاف بـه آن رجوع باید گردد. و در قرآن آیات متشابهات نیز وجود دارند که دلالت شان ظنی اسـت و بیشتر از یک معنـا را در ذهن خواننـده حمـل می کند. الله بیان می دارد که اهل انحراف و گمراهی از متشابهات پیروی می نمایند و آیـات محکم را (کـه تنهـا یـک معنـا را افـاده میکند) به این هدف کنار می گذارنـد تـا آنـرا تأویل نمـوده و مـراد الله از آیـات محکم را بر مردم بپوشانند و میان بندگان الله درین زمینه فتنه و فسـاد بـر پـا کننـد. در حالیکـه روش جوینــدگان حــق و علمــای راســخ این است کـه متشـابه را کـه معنـای آن بـر آنهـا واضح نیست بر محکمی که اصل کتاب اسـت و بـر آن مـدار تفسـیر می چرخـد و در وقت اختلاف بـه آن رجـوع می گـردد، عرضـه می دارند.

امام شاطبی رحمه الله در کتاب «اعتصام» بیــان می دارد این قاعــده کــه متشــابه بــر محکم عرضـه گـردد تنهـا ویـژة کتـاب الله نیست بلکه قاعده فراگـیر در سـنت نبـوی و سیرت محمدی نیز میباشد چنانچه احـادیث و حـوادث اعیـان در مناسـبت هـای معیـنی

گفته شده اند یا به وقـوع پیوسـته انـد، اگـر این احـادیث و حـوادث بـه تنهـایی بـدون نصـوص مبینـه و روشـن کننـده آن گرفتـه شـوند این بـدون شـک کـه از قبیـل پـیروی متشابه و ترک محکم است. همچنان گـرفتن نص عام بـدون نص تخصـیص دهنـده آن و یـا گرفتن نص مطلق بدون نص مقید کننـدۀ آن و یـا تمسـک بـه نصـی از میـان بـرخی از نصوص که موضوع واحدی را در بر میگیرد و اهمال نصـوص دیگـر در زمینـه کـه پیونـد بـا موضـوع دارنـد این همـه از جملـه پـیروی متشـابه و تـرک محکم اسـت کـه در حقیقت نسبت دادن سخن به الله بـدون علم اسـت کـه نـه او تعـالی و نـه شـریعت آن را گفتـه است. اما ما مکلف بر ایمـان بـه همـۀ کتـاب الله واحـادیث رسـول الله هسـتیم و همـۀ فرامین اسلام را کامل و بدون چـون و چـرا می پـذیریم. چـون دنبـال روی از آنچـه کـه موافـق بـا خواهشـات نفسـانی اسـت در حقیقت روش اهل انحراف و گمراهان است که سبب کج روی شان شده است.

خوارج را ببینید هنگامی که نصوص بشارت دهنـده را اهمـال داشـتند و آن را کنـار گذاشتند و بر نصوص وعید (ترس از عـذاب) ترکیز نمودند این سـخن الله را بـه تنهـایی گرفتند که میفرماید:

﴿وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً﴾

ترجمه: «وکسی که معصیت الله و رسول او را مرتکب گردد پس برای او آتش جهنم است در آن همیشه و ابدی اند»[الجن:23].

که نص عام و از متشابهات است مگر آنان این نص را بر مقیـد کننـده و بیـان کننـدۀ آن عرضه نکردند در حالیکه بیان کننـده و مقیـد

کنندة این نص عام قول الله است که می فرمايد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾

ترجمه: «الله نمی آمرزد که به وی شریک گرفته شود و غیر از آن را که بخواهد می آمرزد» [النساء:48]**.**

همچنان مرجئه را بنگرید که به برخی از نصوصی که مژده میدهد که گویندة لا اله الا الله به جنت داخل میشود، متمسک شدند و اعمال را اهمال نمودند و در حکم مسلمان شدن و داخل شدن در جنت تنها به نطق کلمه شهادت اکتفا کردند. اما اینکه این کلمه را شروط ونیازمندی هایی نیز است و یا گوینده مکلف است که به لوازم آن نیز ملتزم باشد، آنان همه را یکسره کنار گذاشتند.

امام بخاری رحمه الله در صحیح خود از وهب بن منبه رحمه الله روایت می کند که گفت: «لا اله الا الله کلید جنت است اما هر کلیدی را دندانه هایی است، اگر کسی کلیدی را که دارندة دندانه ها است بیاورد این دروازه باز می شود وکسی که کلیدی را که دندانه ندارد می آورد (این دروازه باز نمی گردد)، ودندانه های این کلید همانا بر آورده ساختن شروط این کلمة مبارکه و پرهیز از شکننده های آن است».

و انسان عاقل که حقیقت دین اسلام را درک کرده است هرگز در این شک نمی کند که مراد از لا اله الا الله همانا معنای آنست که دربرگیرندة نفی واثبات است، اما اگر تنها به آن نطق صورت گیرد و معنای آن هدف نباشد، یا آنچه این کلمه دربرگیرندة

آنست متحقق ساخته نشود و از نواقض وشکننده های آن اجتناب صورت نگیرد، پس این مراد الله از نطق به این کلمه نیست. الله می فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إلا اللَّهُ﴾ [محمد:19].

ترجمه: «پس بدان معبودی برحق بجز الله وجود ندارد».

و میفرماید: ﴿إِلاَّ مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف:86].

ترجمه: «مگر کسانی که به حق گواهی دادند وآنها می دانند».

وحدیث مذکور که کسی که مرد در حالیکه میدانست معبودی برحق بجز الله وجود ندارد داخل جنت گردید بر این دلیل است که معرفت معنای این کلمه که دربرگیرندة یکتا پرستی (توحید) وبیزاری از شرک است، از نیازمندی های این کلمه است، واینکه هدف ومقصد تلفظ کننده بجا آوردن شروط این کلمه می باشد تا اینکه به وعدة الله که جنت است دست یابد. امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم بابی دارد به عنوان (کسی که بر توحید وفات کرد به جنت داخل می شود). پس هدف همانا بر آورده شدن یکتا پرستی (توحید) است که این کلمه دربرگیرندة آن است. اما تلفظ به این کلمه بدون اجتناب شکننده ها و تسلیمی به حقوق آن، مطلوب ومفید نیست. در حدیث معاذ که در صحیحین (بخاری ومسلم) روایت شده است میاید که هنگامیکه رسول الله او را به یمن فرستاد، توصیه کرد و روش دعوت را به وی تعلیم داد، وفرمود: «نخستین چیزی را که آن ها را بسوی آن دعوت می کنی لا اله الا الله باشد» و در روایتی آمده است که: «آن ها را به این

دعـوت می نمـایی کـه الله را بـه تنهـایی عبـادت کننـد» پس این حـدیث دلالت بـر این دارد که مراد از کلمه حقیقت آنچه است کـه آن را نفی می کنـد واثبـات می نمایـد نـه تلفظ کـه عـاری از این حقیقت باشـد. الله شرط نجات و تمسـک بـه دسـتاویز محکم را در دو امری قرار داده است که جـزء لاینفـک و جدا ناشدنی یک دیگـر انـد، وآن دو عبـارت از کفر به طاغوت وایمان بـه الله میباشـد. کفر به طاغوت بـه تنهـایی بـدون ایمـان بـه الله کـافی نیسـت، چنانچـه ایمـان بـه الله بـدون کفـر بـه طـاغوت نفعی نمی رسـاند، پس جمـع میـان این دو امـر حتمی ولازمی است.

پس وقتیکه این سربازان و امثال آن ها به طاغوت کفر نورزیده اند، بلکه از پاسداران، انصار، سربازان، ارکـان و نگهبانـان آن انـد، این هـا مسـلمان نیسـتند، ونـه مومنـان و متمسـکان بـه دسـتاویز محکم انـد، بلکـه از هلاک شدگان اند، واگر بر این شـرک مردنـد داخل جهنم میگردند اگر چه لا اله الا اللـه را صد ها بلکه هزار هـا بـار نطـق نماینـد. بایـد دانست که پیروان مسلیمه کـذاب نـیز لا الـه الا الله می گفتنـد، نمـاز می خواندنـد، روزه می گرفتند، و شهادت می دادنـد کـه محمد رسول الله است، امـا شـخص دیگـری را بـا وی در رسـالت شـریک سـاختند و کـافر گردیدنـد، خـون و مـال شـان بـر مسـلمانان حلال شـد، و کلمـه لا الـه الا اللـه بـه مجـرد اینکـه مـردی را از قبیلـه شـان در رسـالت ونبوت با رسول الله شریک سـاختند آنـان را نفعی نرسـانید. پس کسـی کـه پادشـاه، امیر، رئیس ویا عالمی را در عبادت بـا الله شریک می نمایـد چـه حـالی خواهـد داشـت؟

حکم آنان چی خواهد بود حالانکه آنان نوعی از انواع عبـادت را از قبیـل سـجده، رکـوع و قــانون ســازی متوجــه این شــریکان می نمایند؟ چنانچـه اینهمـه در شـرک این قـوم مشــاهده می گــردد. و شــناخت کفــر بــه طاغوت با ایمان بر الله شرطی از شــروط این کلمـة عظیم اسـت. علمـاء شـروط این کلمه را بیان داشته و دلایل آن را ذکر نموده اند تا انسان مسلمان بداند که این کلمــه یی نیست که تنها به زبان نطق می گردد.

شروط این کلمه قرار ذیل اند:

1- دانسـتن نفی واثبـاتی کـه این کلمـه در برگیرندة آنست.

2- سر خم کردن وتسلیمی کامل به حقـوق این کلمه.

3- صدق منافی با کذب.

4- اخلاص منافی با شرک.

5- یقین منافی با شک.

6- محبت با این کلمه و بـا آنچـه کـه بـر آن دلالت می کند.

7- قبـولیت وپـذیرفتنی کـه منـافی بـا رد کــردن چــیزی از لــوازم این کلمــه مبارکــه است.

علاوه بر این در قرآن و سنت نصوصی انــد که احادیثی را که بـرخی بـه آن در ایـراد این شبهه متمسک می گردند بیــان وروشــن می سازد. حدیثی که کسی وفات کــرد، و او می دانست که معبود برحق جز الله وجود ندارد به جنت داخل می گردد باید تفسـیر گـردد، و بــا این ســخن الله ﴿فَمَنْ يَكْفُــرْ بِالطَّاغُوتِ وَيْـؤْمِن بِاللَّهِ فَقَـدِ اسْتَمْسَـكَ بِـالْعُرْوَةِ الْـوُثْقَى﴾ [البقرة:256].

ترجمـه: «پس کسـی کـه بـه طـاغوت کفـر ورزید و به الله ایمان آورد بدون شک که به

دستاویز خیلی محکمی چنگ زده است» ربط داده شود، و حتما به این سخن الله ﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ [النساء:48].

ترجمه: «الله نمی آمرزد که به وی شریک گرفته شود و غیر از آن را که بخواهد می آمرزد» نیز پیوند داده شود.

پس باید دانست که اگر مشرکی هزار بار لا اله الا الله بگوید درحالیکه معنای این کلمه را هم می داند، اما شرک را ترک نکند و از طاغوتی که عبادت می کند و آن را نصرت می بخشد بیزاری نجوید، وی به دستاویز محکم چنگ نزده است، و الله هرگز وی را نمی بخشد، ونه او را داخل جنت می سازد.

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ﴾ [المائدة:72].

ترجمه: «کسی که با الله شریک گرفت پس بی گمان که الله بروی جنت را حرام گردانید».

واین چنین، هر حدیثی که درین موضوع آمده است در مسأله اضافه می گردد تا موضوع را از همه ابعاد آن به خوانش بگیریم، و از کسانی نباشیم که از نصوص متشابه پیروی می نمایند. این حدیث را که در صحیحین آمده است: (أشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّي رسول الله لا يلقى الله بهما عبد غير شاكٍ بهما إما إلاّ دخل الجنة) «گواهی میدهم که لا اله الا الله و من رسول الله می باشم، بنده با این دوگواهی در حالیکه در آن شکی ندارد با الله ملاقی نمی گردد مگر اینکه به جنت داخل می گردد» و حدیث: (ما من أحد شهد أن لا إله إلاّ الله و أنّي

رسول الله صدقاً من قلبه إلاّ حرّم الله علیه النار) «کسی کـه از اعمـاق قلبش صـادقانه گواهی بدهـد کـه لا الـه الا اللـه و اینکـه من رسول الله هستم الله آتش جهنم را بر وی حرام می گرداند» و مانند این احـادیث همـه با آیات، احادیث وشروطی که ذکر شـد یکجـا به خـوانش گرفتـه شـود. وبـا این روش دین فهمیده می شود، وبه علم دست یازیـده می گردد، ومراد الله از نصوص شرعی قسـمی که دوست دارد و راضـی می گـردد، شـناخته می شود.

امـام نـووی رحمـه اللـه در شـرح مسـلم (1/219)ـ سـخنان بـرخی از اهـل علم را در تأویـل این احـادیث نقـل می نمایـد، کـه این احادیث «مجمل اند و نیاز به شرح دارند». و بعضی گفته اند که معنای این احادیث شامل کسی است که آن را در هنگام ندامت و توبه گفت و بـر آن مـرد. و این رأی امـام بخـاری رحمه الله است. امام نووی رحمـه اللـه می نویســد: «این تــأویلاتی اســت کــه اگــر این احادیث بـر ظـاهر حمـل گردنـد، امـا اگـر در موارد آن تنزیل یابند در تأویل شان اشـکالی رخ نمی دهــد چنانچــه محققین آن را بیــان داشته اند».

ودر حدیث بطاقه نـیز این چـنین گفتـه می شـود، مـراد از بطاقـه کلمـه لا الـه الا اللـه است کـه عبـارت از تحقـق توحیـد اسـت کـه دربرگیرندۀ ایمان به الله و کفر به طاغوت و عدم ارتکاب شکنندۀ از شکننده های ایمان می باشد. و این حـدیث را بـه نصـوص محکم راجع باید ساخت، و آن را در روشنی آن باید فهمید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾

ترجمه: «بی‌گمان الله (کسی را) نمی‌آمرزد که به او شرک ورزد، و پایین‌تر از آن را بر هرکس که بخواهد می‌آمرزد».[النساء : ١١٦].

باید دانست که نود ونه دلوی را که این انسان حمل می نماید بدون شک که گناهان غیر مکفر (ناکافر کننده) اند، و یا گناهانی به جز از شرک اند، زیرا شرک را که شکنندۀ این بطاقه است الله برای همیشه نمی بخشد چنانچه در این آیت آمده است، و مرتکب آن اگر بر شرک بمیرد به جنت داخل نمی شود. و اگر در این دلو ها، شکنندۀ از شکننده های ایمان باشد پله یی که این بطاقه در آن نهاده شده است، خفیف می گردد و صاحب این بطاقه نجات نمی یابد چون بطاقه توحید در آن هنگام بطاقه صحیح نمی باشد، بلکه بطاقۀ کلمه و دعوای نقض شده است که به زبان بدون تحقق معنا و لوازم آن زمزمه می گردد. اگر در این دلوها عبادت غیر الله، قانون سازی بغیر ما أنزل الله، نصرت قانون سازان، دشنام دین یا جنگ علیه اولیای الله باشد، این پله هرکز سنگین نمی گردد، و نفعی نمی رساند، و صاحب خودرا به جنت داخل نمی کند، چون این همه موانع و شکننده های ایمان اند که مانع پیروزی و نجات می گردند. حقیقت اینست که این دلوها گناهانی به جز از شرک اند. در حدیث بطاقه اهمیت و عظمت کلمۀ توحید بیان شده است. کسی که آن را متحقق ساخت وآنگونه که پروردگار ما دوست دارد واز آن راضی میگردد این کلمه را پذیرفت، پس یکتاپرستی با وجود بزرگی آن گناه، همه

گناهان واشتباهات را به جز از شرک به الله ﷻ می پوشـاند و نـابود می نمایـد. بـه همین معنـا حـدیث قدسـی نـیز وجـود دارد کـه می فرمایـد: «ای فرزنـد آدم اگـر همـة زمین را مالامـال از گناهـان بیـاوری سـپس بـا من ملاقی شـوی در حالیکــه بــا من شــریکی نگرفتــه ای زمین را مالامــال از مغفــرت (برای تـو) می آورم». روایت ترمـذی رحمـه الله. همچنـان حـدیث حذیفه ﷺ بـه همین معنـا اسـت کـه میفرمایـد: «شـبی کتـاب الله ﷻ برداشــته می شــود وآیــتی از آن در زمین باقی نمی ماند»، اگر این حدیث صحیح باشد بر کسانی حمل می گردد که به جز این کلمه چیزی دیگری را از دین نمی دانند در حالیکـه معنـای این کلمـه را متحقـق سـاخته انـد و مشرک نیستند، و الله ﷻ شرک را نمی آمرزد. بایـد دانسـت کـه کتـاب الله ﷻ حجت و دلیـل است که بیم دادن به آن منوط گردیده است.

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَن بَلَـغَ﴾ [الأنعام:19].

ترجمه: «و بر من این قرآن وحی گردید تا شما را وکسی را که (این قـرآن) رسـید بیم دهم».

پس کسی را که قرآن رسـید حجت بـر وی قایم گردید، و کسی را که قـرآن نرسـید وی در فروع شریعت معـذور پنداشـته می شـود اما در گذاشتن و ترک اصل توحیـد و پـیروی از شرک روشن معذور نمی باشد.

بنـابرین الله ﷻ از بـاب هـای مختلـف دلایـل آشکار مبنی بر یکتـا پرسـتی را بیـان نمـود. امـا اینکـه نمـاز، صـدقه و قربـانی را تـرک کردند مگر خود موحد بودند در زمینه معــذور اند، چون شـرایع در روشـنی دلایـل شـناخته می شـوند وحـدیث بیـان می دارد کـه کتـاب

الله در آن زمان برداشـته می شـود وآیـتی از آن در زمین باقی نمی ماند. وحالت اینها، اگر حدیث صحیح باشد، ماننـد حـالت زیـد بن عمرو بن نفیل است که قبل از بعثت رسول الله مسلمان بود در حالیکه پیامبری بسـوی او نیامده بود مگر با وجود آنهم وی توحید را متحقــق ســاخته و بــر ملت ابــراهیم علیــه السلام بود، چنانچه در صـحیح بخـاری رحمـه اللـه آمـده اسـت، ابن اسـحاق رحمـه اللـه روایت می کند که زیـد می گفت: «بـار الهـا اگر محبوبترین روش هـای عبـادت تـورا می دانستم به آن تـرا عبـادت می کـردم امـا من نمی دانم». چنین انسان از تفاصیل شریعت که به جز از راه پیامبران شناخته نمی شود، معذور پنداشته می شـود، زیـرا او نمی دانـد که نماز و زکـات چگونـه اسـت؟ بنـابراین در این امــور معــذور اســت. بلکــه بــرخی از محققان بر این نظر اند که این حدیث صحیح نیســت، چــون در ســندش ابومعاویــه خــازم ضریر رحمه الله است که مدلس میباشد ودر روایـاتش بجـز از اعمش رحمـه اللـه ضـعیف می باشـــد، واین حـــدیث را از غـــیر اعمش رحمه الله روایت می کند. سبب دیگر اینست که او از بزرگان طائفه مرجئه است، چنانچه حافظ ابن حجـر رحمـه اللـه ودیگـران گفتـه اند، واین حدیث دستاویزی است کـه مرجئـه به آن متمسک می شوند.

اما بنده بجز تحقق توحید نجـات نمی یابـد، زیرا توحید حق الله بـر بنـدگانش اسـت کـه بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده و دلایل گوناگون را بر اثبـات آن برپـا داشـته اسـت. این همـه آنگـاه صـدق میکنـد کـه سـند این عبـارت در حـدیث «تنجیهم من النـار» کلمـة توحید آنها را از عذاب رهایی می بخشد» بـه

رسـول الله متصـل باشـد و حکم رفـع را بگیرد، اما حقیقت اینسـت کـه چنانچـه اهـل علم در این حـدیث گفتـه انـد این عبـارت موقوف بوده و از سخن حذیفه میباشد.

از سـوی دیگـر علمـاء از پـذیرفتن روایـات اهـل بـدعت کـه بـدعت شـان را تقویـه می نماید، بر حذر ساخته اند. و مرجئه به حدیثی که ذکر شد متمسک می گردند ومی خواهنـد که بـدعت شـان را بـه آن نصـرت دهنـد، پس اگر با این عنصر، عنصر ضعف و تدلیس نـیز اضافه گـردد حکم این حـدیث چگونـه خواهـد بود؟ حدیث اسامه در حـق کـافری اسـت کـه فورا مسلمان می شود و شکنندة از شکننده های اسلام را ظاهر نمی سـازد، پس کشـتن چنین شخص جایز نیست، زیرا او در عصـمت داخل گردید، واز قتل آن دست برداشـته می شود تا اینکه شکنندة را مـرتکب گـردد. امـام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم بـابی را چنین مسمی ساخته اسـت: «بـاب تحـریم کشـتن کـافر بعـد از آنکـه بـه لا الـه الا اللـه نطق می نماید».

و باید دانست که فرق بزرگی میان ابتدای عصـمت و اسـتمرار آن میباشـد. عصـمت هنگـامی آغـاز می شـود کـه کـافر بـه کلمـه توحیـد نطـق می کنـد، امـا اسـتمرار این عصمت متعلق به التزام حقوق این کلمـه، و ترک و پرهـیز از شـکننده هـای کلمـه توحیـد است. کافر هنگامی که می خواهد به اسـلام داخل شود کلمه توحید را بـر زبـان می آورد و مجـرد تلفـظ بـه کلمـه توحیـد نشـاندهندة آمادگی وی بـرای پـذیرفتن شـرایع اسـلام و تسلیم شدن به حقوق و بـیزاری از شـکننده هـای آن اسـت. اگـر این همـه را متحقـق نساخت عصمتی که در آن به سبب نطق وی

به کلمه در ابتداء بدست آورده بود اســتمرار پیدا نمیکند، بلکه منقطع می گردد.

پس معلــوم شــد کــه این حــدیث در مــورد شخصی است که فورا بــه اســلام داخــل می گــردد و چــیزی از شــکننده هــای اســلام را ظاهر نمی ســازد، و او کســی نیســت کــه از مدتی ادعای اسلام میکند در حالیکه او جنــگ علیه اسلام و اهــل آن، صــلح و صــمیمیت بــا طــاغوت، قــانون اساســی و باطــل را تــرک نکرده است. این چــنین اشــخاص اگــر صــدها بلکه هزار ها بار به این کلمه نطق نمایند، تا زمانیکه کفر، شرک وطــاغوت را عبــادت می کننــد، و بــا آن مــوالات می نماینــد، و از آن پاسداری می کنند، این کلمه بــه آنــان نفعی نمی رساند. وبه همین شکل این قــول الله است که می فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النساء: ٩٤].

ترجمه: «و به کسی کــه شــما را ســلام می دهــد نگوییــد کــه مــؤمن نیســتی». این آیت چنانچه در حدیثی که سبب نزول آن را بیــان داشته است آمده است که دستۀ از صــحابه بر مردی گذشتند کــه مــالی بــا وی بــود، این شخص به ایشان سلام داد و اسلام را ظــاهر ســاخت و چــیزی از شــکننده هــای اســلام را آشــکار نگردانیــد بــا این همــه، وی را بــر این حجت قتــل کردنــد کــه وی از تــرس و خــوف سلام داد و مالش را گرفتند. الله آنها را در قرآن کریم سرزنش می نمایــد چــون فــرض این است کــه کســی کــه اســلام را بــرای مــا ظــاهر ســاخت بــا وی بنــابر ظــاهر معاملــه نمــاییم تــا آنکــه عکس وخلاف آنــرا ظــاهر نساخته است. واگر برای ما ثــابت گــردد کــه وی اســـلام ودین کفـــری دیگـــر را ماننـــد

دموکراسی یا موالات با قانون وضعی ظاهر می سـازد واز آن بـیزاری نمی جویـد، این دعوای اسلام را از وی نمی پـذیریم تـا آنکـه از دین کفـری بـیزاری جویـد، و دین خـود را خالصانه به پروردگار عالمیـان بسـازد. بنـابر این الله قبل و بعـد از این آیت می فرمایـد: ﴿فتَبَيَّنُوا﴾ «پس تبیین (جستجو) کنید».

شبهه سوم: آنان نماز مي خوانند و روزه مي گيرند

شبهه سازان می گویند چگونه سربازان، کارمندان وانصار طاغوت را تکفیر می نمایید حالانکه برخی از آنان نماز می خوانند، روزه می گیرند وحج می کنند، این شبهه افگنان حدیث مسلم رحمه الله را در امیران (رئیسان) جور وظلم ذکر می نمایند هنگامی که صحابه گفتند: آیا علیه آنها نجنگیم ای رسول الله؟ رسول الله فرمودند: نه، تا زمانی که در میان شما نماز برپا میدارند. آنان به احادیث دیگری مانند حدیث ذو خویصره تمیمی نیز استدلال میکنند که بر تقسیم رسول الله انتقاد نمود و خالد بن الولید گفت: آیا وی را نکشم؟ رسول الله فرمود: آیا نماز نمی خواند؟ من به کشتن نمازگزاران امر نشده ام. ودر روایتی آمده است «مردم بگویند که محمد اصحاب خود را به قتل می رساند».

جواب:

باید دانست دینی که الله بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده است دین توحید ویکتاپرستی است. چنانچه این توحید شرط اصلی قبول عمل و عبادت است. پس هیچ عمل بدون تحقق این شرط پذیرفته نمی شود. سپس متابعت وپیروی شرط دیگری برای پذیرش عمل است، به این معنا که عمل موافق به آنچه باشد که رسول الله به آن امر فرموده است. الله در قرآن کریم اعمال زیاد کافران ومشرکان را ذکر می نماید اما بیان می دارد که او تعالی این اعمال را نمی پذیرد، بلکه همه را مانند گردبادی پراگنده می سازد، زیرا این اعمال فاقد شرط اخلاص وتوحید اند.

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۭ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡ‍َٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡ‍ٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ ٣٩﴾ [سورة النور].

ترجمه: «کافران اعمالشان به سرابي مي‌ماند که در بيابان بي‌آب و علفي شخص تشنه‌اي آن را آب پندارد. امّا هنگامي که به سراغ آن رود، اصلاً چيزي نيابد، مگر الله را که (او را بميراند و) به حساب او برسد».

و در حديث قدسی که رسول الله از پروردگار خويش روايت ميکند آمده است: «من بی نياز ترين شريکان از شرک هستم، کسی که عملی را انجام داد و با من کسی ديگری را در آن شريک ساخت او و شرک او را ترک می کنم». و به اين حديث، علماء در باب شرک اصغر استدلال می کنند، پس شرک اکبر مناسبتر است که در اين باب داخل شود. خلاصه اينکه توحيد ويکتاپرستی شرط صحت نماز و قبولی آن است.

داخل شدن در اسلام با نطق وعمل بر کلمة لا اله الا الله وتحقق شروط آن انجام می يابد، نه با ادا کردن نماز و ساير عبادات بدون تحقق اين شروط وعمل بر آن. اهل علم ظاهرا بر اسلام نماز گزار بخاطری حکم می نمايند که در اصل نماز متضمن توحيد است، وتوحيد شرط صحت و قبول نماز است. پس کسی که نماز، روزه، زکات ويا ساير عبادات را ادا ميکند بدون آنکه دو رکن اساسی وحدانيت ويکتا پرستی را که عبارت از ايمان به الله و کفر به طاغوت است متحقق نمايد، نه تنها نماز او بلکه همه اعمال او باطل ومردود اند.

ادا کردن نماز در حال ظاهر کردن شرک، عبادت طاغوت و نصرت آن نفعی به نماز

گزار نمی رساند، نه ادا کننده را داخل دائرة اسلام می گرداند، ونه وی را از دائرة شـرک بـیرون می کنـد. از واضـحترین دلایـل درین زمینه این قول الله است:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر:65].

ترجمه: «اگـر بـا اللـه شـریک آوردی عملت زایل و نابود می گردد و از جملۀ زیان کاران خواهی بود».

وهمچنان این فرموده‌ء الله میباشد:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام:88].

ترجمه: «و اگـر شـریک سـتانیدند، آنچـه را که می کردند از آنان حبط (زایل) گردد».

پس اجتنـاب از شـرک بـه الله متعلـق بـه ترک عبادت طـاغوت و عـدم پـیروی از آن و قـوانین آن میباشـد. واین بزرگـترین شـرط قبول عمل و نخستین وجیبة اسـت کـه الله آن را بـر بنـدگان خـویش فـرض گردانیـده است، و به آن همه را امر نموده، وبـدون آن همـة اعمـال باطـل میگردنـد. این سـربازان وکارمنـدان بجـای اینکـه بـه امـر الله لبیـک گویند، و به طاغوت کفر ورزند، امر الله را کـه متوجـه آنهـا بـود بـه امـر دیگـری تبـدیل داشتند، و از آن پاسداری، حمـایت و پـیروی کردند، تا آنکـه قـانون کفـری آن را پـیروزی دادنـد. بنـابر این نمـاز، روزه وسـایر اعمـال شـان تـا زمانیکـه شـرط قبـول اعمـال را متحقق نساخته اند، پذیرفته نمی شوند.

آیـا اگـر این سـرباز، کارمنـد، جاسـوس یـا فـرد وابسـته بـه شـبکه هـای اسـتخباراتی طاغوت نماز را بـدون وضـو بخوانـد نمـاز او نزد الله پذیرفته میشود؟ یـا اینکـه باطـل و مردود بوده و بـه رویش زده میشـود؟ شـاید بگویید که این امریست که انسان عـاقلی در

آن اختلاف نمی کنـد وبـدون شـک کـه نمـاز بدون وضو باطل ومـردود اسـت. پس عاقـل باید کمی درنگ نماید و خیره شود، هنگـامی که تـرک طهـارت، باطـل کننـدة نمـاز اسـت چـون طهـارت شـرط صـحت آن اسـت، پس تـرک توحیـد و تـرک انکـار از طـاغوت کـه بزرگترین شـرط قبـول عمـل اسـت، چگونـه خواهد بود؟! این همان شرط و امریست کـه الله آمــوختن و عمــل بــه آن را قبــل از آموختن نماز وشـروط آن، طهـارت، شـروط وشـکننده هـای آن بـر فرزنـدان آدم فـرض گردانیده است.

این شرطیست که بر صحابه در مکـه قبـل از فرضیت نماز وغـیره لازم گردیـده بـود. و بر همه معلوم است که صحابه در مکه بجــز بخاطر لا اله الا الله به عمـل دیگـری تعـذیب نشــدند، ابتلاء نگردیدنــد، هجــرت نکردنــد و اذیت ندیدنــد. زیــرا قــوم شــان این هــا را بخاطر نماز، زکات و سایر طاعـات تعـذیب و اذیت نکردنــد، چــون این عبــادات فــرض نگردیده بودند، و نه از آنهـا مطالبـه گردیـده بودند، بلکه به آنچه که امـر شـده بودنـد و از آن ها خواسـته شـده بـود، آن تحقـق توحیـد ویکتا پرسـتی بـود، چـون عبـادات بـدون این اصل قبول نمی گردند.

از ایـنرو روش رسـول الله وصـحابه این نبود که مشرکان را به نمـاز، زکـات و سـایر طاعـات قبـل از دعـوت شـان بـه توحیـد، و متحقــق ســاختن آن، و اجتنــاب از عبــادت طـاغوت فـرا خواننـد. سـوگند بـه الله کـه هرگز این دعـوت شـان نبـود. بـه این حـدیث معــاذ بن جبل در صــحیحین هنگــامی کــه رســول الله وی را بســوی یمن فرســتاد و روش دعوت و راه آن را به وی آمـوزش داد، خــیره شــده و تأمــل کنیــد. رســول الله

فرمودنــد: «پس اولین چــیزی کــه آنهــا را بسوی آن دعوت می کنی شـهادت لا الـه الا الله است». و در روایتی «بـه اینکـه الله را به تنهایی عبادت کنند، اگر آنها تـو را در این طاعت کردند پس آنها را بیـاموزان کـه الله پنج وقت نماز را در روز وشب بر آنها فرض گردانیده است، پس اگر تو را در این طـاعت کردند پس آنها را بیاموزان که الله بـر آنهـا در مــال هــای شــان صــدقه یی را فــرض گردانیده است که از ثروتمندان شان گرفته، وبـه فقـرای شـان داده می شـود...». پس آغاز دعوت انسان بسوی اسـلام از نمـاز نـه بلکه از توحیـد می باشـد، وهنگامیکـه توحیـد متحقق شد، بـه نمـاز، زکـات وسـایر شـرایع اسلام امر می گردند.

پس کسی که توحید را متحقق ساخت و به دستاویز محکم چنگ زد نجات یافت و نماز و سایر ارکان از وی قبـول می شـود، وکسـی که به شرایع و ارکان اسلام بـدون اینکـه بـه دستاویز محکم (توحید) چنگ بزنـد، متمسـک گردید او از هلاک شوندگان است، زیرا الله به هیچ دستاویز به جز دستاویز محکم توحید ضـمانت عـدم انقطـاع را نکـرده اسـت مگـر اینکه این دستاویزات همه به دستاویز محکم توحید بپیوندند، دسـتاویزی کـه هـر گـز نمی گسلد، ﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الـدِّينِ قَـد تَّبَيَّنَ الرُّشْـدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُــرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُــؤْمِن بِاللّهِ فَقَــدِ اسْتَمْسَـكَ بِـالْعُرْوَةِ الْـوُثْقَى لاَ انفِصَـامَ لَهَـا وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة:256]**.**

ترجمه: «در دین اکراهی نیسـت، بـه راسـتی راهیابی از گمراهی آشکار شده اسـت. پس هـر کس که به طاغوت کفـر ورزد و بـه الله ایمـان آورد، (بداند) که به دستاویزی (بس) محکم چنگ زده است (که) آن گسستنی ندارد. و الله شنوا داناست».

بنابرین اکثر کسانی که در دنیا عبادت می کنند عبـادت شـان در روز قیـامت پذیرفتـه نمیشـود، بلکــه این عبــادات آنــان را بســوی جهنم می کشاند، الله می فرماید:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ.عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾[الغاشية:2و3].

ترجمــه: «چهرههــایی در آن روز خــوار خواهنــد بــود تلاشــگر (و) در زحمت» این خواری وتلاش در عبادت است، اما در انجـام این عبادت آنان را بسـوی جهنم می کشـاند، ومی فرماید:

﴿تَصْـلَى نَـاراً حَامِيَـةً﴾ [الغاشــية:4]، «بـه آتشـی سوزان در آیند».

سوال درینجاست کـه چـرا عبـادت، نمـاز و خستگی آنها همه متلاشی می گردد؟ جـواب اینسـت کـه اینهمـه عبـادات بـه غـیر توحیـد واخلاص انجام یافته بود.

و وقتی کـه دانسـته شـد این قاعـده از قواعــد دین اســلام و اصــل اســتوار از اصول آن است که هر نص متشابه بـه آن راجـع می گـردد پس در پرتـو این قاعـده معنــای هــر حــدیثی را درین زمینــه بــه آسانی میتوان دریافت که ظـاهرا نص آن اشکال برانگیز به نظر میخـورد. از جملـة این احـادیث، حـدیث مسـلم رحمـه اللـه دربــارة امــراء (رئیســان حکــومت هــا) میباشد که رسـول الله از قتـال آنهـا تـا وقتیکـه نمـاز می خواننـد نهی فرمـوده است. (اقامه نماز در این حـدیث) اشـاره به اقامه دین و توحید بـا نمـاز اسـت، نـه نماز به تنهایی بدون توحید. چون امر بــه قتـال امامـان (حکـومت هـا) در احـادیث دیگر که بیان کننده این حدیث اند نمــاز و زکـات را بعـد از تحقـق توحیـد ذکـر می نمایند، چنانچه در حدیث متفق علیه آمـده

است: «امر شده ام که با مردم بجنگم تا آنکه گواهی دهند که لا اله الا الله (هیچ معبودی بجز الله نیست) و اینکه محمد رسول الله است، و نماز برپا کنند، و زکات دهند، اگر چنین کردند خون و مال شان را از من محفوظ داشتند، مگر به حقی که در این ها نهفته، است و محاسبة شان بر الله است». پس به ذکر توحید که آغاز قتال مبنی بر آن است، خیره شو وبنگر که بر حقوق و لوازم وحدانیت ویکتاپرستی قتال صورت می گیرد. این معنای این آیت مبارکه نیز است:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة:5].

ترجمه: «پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات پرداختند، راهشان را (باز) گذارید».

که اگر توبه کردند، شرک وکفر و عبادت غیر الله را ترک کردند و توحید را متحقق ساختند، سپس نماز برپا داشتند و زکات دادند در این هنگام خون و اموال شان را محفوظ داشتند مگر به حقی که در این خونها واموال است.

اما برپایی نماز بدون توبه از شرک و بدون توحید، یا اقامة نماز همراه با شکننده های لا اله الا الله نفعی نمی رساند. بسا نماز گزارانی بودند که در زمان رسول الله به کلمه و سخنی از شکننده های این توحید عظیم کافر شدند و مرتد گردیدند. از جمله کسانی بودند که به آنها اشاره کردیم که در رکاب رسول الله منحیث مجاهدین در

غزوه تبوک بیرون شدند و از نمازگزاران بودنــد ولی بــا این همــه هنگامیکــه کــه مـرتکب شـکنندۀ از شـکننده هـای توحیـد واســلام گردیدنـــد کـــافر شــــدند، واین شــکننده عبــارت از اســتهزای آنهــا بــه حافظان کتاب الله بـود، اللـه عـز وجـل می فرماید:

﴿لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة:66]،

ترجمـه: «عـذر نیاوریـد، به‌راسـتی شـما پس از ایمانتــان کــافر شــده‌اید» این در حالیست که آنان نماز می خواندند.

علمــای اســلام نــیز بــر این اســاس در کتابهای فقه بــابی را بــه نــام حکم مرتـد مسـمی سـاخته انـد، و مرتـد را معـرفی داشـته انـد کـه مسـلمانی کـه بـه سـخن، عمل یا اعتقادی بعـد از اسـلام مرتـد می گردد و شاید نماز گـزار باشـد. ابن تیمیـه رحمـه اللـه بـه کفـر بنـدگان (یاسـا) کـه قانون تاتاریها در آن زمان بـود فتـوا می دهد، و بر انصار و سـربازان تاتاریهـا کـه در آن کســانی بودنــد کــه نمــاز نــیز می خواندنــد، فتــوای کفــر صــادر می کنــد. (جهت معلومات بیشتر به جلد 28 مجموع فتــاوی ابن تیمیــه رحمــه اللــه مراجعــه شـود). همچنـان در حـدیث ذو الخویصـره تمیمی نیز این چنین گفته میشود که این سخن رسول الله که گفت آیا نمـاز نمی خوانـد یـا شـاید نمـاز بخوانـد، اشـاره بـه قاعده اخـذ وگـرفتن بـه ظـاهر و علانیت وترک نهان وسـریره هـا بـه الله اسـت. این مـرد توحیـد را ظـاهر می سـاخت، و قاعـدۀ را کـه قبلا دانسـتیم این بـود کـه نماز بدون توحید پذیرفته نمی شـود. پس

اگــر این شــخص طــاغوت را عبــادت می کــرد، یــا نصــرت دهنــدۀ آن می بــود، یــا ماسوای الله قانون ساز و فیصله کنندۀ را می پــــذیرفت، واین را ظـــــاهر می ساخت، رسول الله اسلام این شخص را تنهــا بــه نمــازش نمی پــذیرفت . فوایــد اســتفاده شــده از این حــدیث وامثــال آن این اند که ما خون ومال هر کسی را کــه بسوی قبله مــا نمــاز می خوانــد معصــوم می دانیم واو را از اهـــــل قبلـــــه می شماریم چون نماز متضمن توحید است تا اینکه از وی شکنندۀ ازشکننده های ظاهر و روشــن اســلام صــادر نگــردد. و انصــار قــانون مــوالات (دوســتی) بــا شــرک و قانون ســازان را آشــکار اعلان داشــتند و علیه مسلمانان یکتاپرست برخاســتند واز این قــوانین پشــتیبانی کردنــد. واین در حقیقت شــکنندۀ از شــکننده هــای اســلام است و اظهــار نمــاز شــان در حالیکــه بــه شکننده های اسلام آغشته اند، این هــا را نفعی نمی رساند.

شبهه چهارم: كسي كه مسلماني را تكفير كرد، كافر گرديد.

مدافعان سربازان وكارمندان طاغوت ها می گویند که تکفیر (کسی را کافر گفتن ویا کافر دانستن) عمل خطرناکی است، رسول الله می فرماید کسی که مسلمانی را تکفیر کرد به یقین که کافر شد. برخی از این شبهه افگنان نادان را می شنویم که می گویند تکفیر کسی بجز کسی که از والدین کافر، کافر به دنیا آمده باشد جواز ندارد.

جواب:

در جواب این شبهه می گوییم که تکفیر مطلقا امر خطرناک و مذموم نیست، اما تکفیر مسلمان که مبنی بر خواهشات و تعصب محض، بدون دلیل شرعی باشد مذموم و خطرناک است. چنانچه هر کفر مذموم نیست و نه هر ایمان سزاوار ستایش است. ایمان نیز چندین نوع است، مثلا ایمان فرض، مانند ایمان به الله چنانچه یک نوع ایمان حرام وشرک نیز میباشد مانند ایمان به طاغوت. وباید دانست که گاهی کفر بر مسلمان فرض شده و سزاوار ستایش میباشد مانند کفر به طاغوت، چنانچه کفر مذموم نیز میباشد مانند کفر به الله، آیات و دین او تعالی.

طوریکه تکفیر مسلمان بدون دلیل شرعی امر خطرناکی است به همین شکل مسلمان پنداشتن مشرک و کافر که بنابر آن برای او امان داده میشود ودر اخوت اسلامی و موالات ایمانی داخل می گردد، نیز امر خطرناک وفساد بس بزرگی است، الله می فرماید:

وَالَّذينَ كَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ [الأنفال:73].

ترجمه: «و آنانی که کفر ورزیدند، کارسازان همدیگرند. اگر (ای مؤمنان) این (کار) را انجام

ندهید در این سرزمین فتنه و فسادی بزرگ برپا میگردد».
اما حدیثی کـه شـبهه افگنـان بـه آن اسـتدلال کـرده انـد بـه این لفـظ از رسـول الله صـحت ندارد، پس هر که شخصی را هنگامی که مرتکب عملی شده است که الله و رسول آن را کفر نامیده انـد، تکفـیر می نمایـد، کـافر نمی گـردد. مفهوم حدیث (که با این عبـارات صـحت نـدارد) این است که مسلمان هرگز کـافر نمی شـود، و این مخـالف و در تضـاد بـا قـرآن کـریم اسـت. قرآن کریم از کسانی صحبت می کند که اسـلام را ظاهر می ساختند وسپس کافر گردیدند، الله می فرماید:

﴿ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ ٦٦﴾ [سـورة التوبة]

ترجمـه: «عـذرخواهي نكنيـد. شـما پس از ايمان‌آوردن، كافر شده‌ايد».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَى ٱلشَّيۡطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمۡ وَأَمۡلَىٰ لَهُمۡ ٢٥﴾ [سورة محمد].

ترجمـه: «كسـانی كـه پس از آنكـه هـدایت برایشان روشـن شـده اسـت بـه (كفـر) گذشـته خویش بر گشتند، شیطان (كارهایشان را) برای آنها آراسـته جلـوه داده اسـت و بـه آنـان مهلت داده است». ومی فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة:54].

ترجمه: «ای مؤمنان، هر کس از شـما کـه از دینش برگردد (بداند که) الله گـروهی را در میـان خواهـد آورد کـه آنـان را دوسـت میدارد و (آنـان نـیز) او را دوسـت میدارنـد. (قومی که) بر مؤمنان فروتن و بـر کـافران

درشـتخویند، در راه الله جهـاد میکننـد و از سرزنش هیچ سرزنش کنندهای نمیهراسـند، این فضـل الله اسـت، آن را بـه هـر کس بخواهد میدهد. و الله گشایشـگر داناسـت» وماننـد این آیـات دیگـری نـیز در این زمینـه موجود اند. اگر مسلمان هرگز کافر نگـردد و مرتـد نشـود پس هـدف از گنجانیـدن احکـام تفصیلی مرتد در کتابهای فقهی چیست؟ یـا این سخن رسول الله «کسی کـه دینش را تبـدیل کـرد او را بـه قتـل برسـانید» چی مفهومی دارد؟ بلکه لفظ حدیثی کـه مسـلم رحمه الله نقل نموده اینگونه است: «کسـی که برادر مسلمان خودرا گفت ای کافر (اگـر وی کافر بود پس همین حکم) بـر وی صـدق می کنـد، و اگـر کـافر نبـود این حکم (بـر شخص گوینده) راجع می گردد».

عبـارت (اگـر کـافر بـود پس همین حکم بروی صدق می کند) نشاندهنده این حقیقت اسـت کـه تکفـیر مسـلمانی کـه از وی کفـر ظاهر شده اسـت و در حـق او موانـع تکفـیر منتفی گردیده باشند جواز دارد، به این معنا که اگر وی کافر بـود پس در اطلاق این حکم حرجی نیست، و عبارت «اگر کـافر نبـود بـر وی راجع می گـردد» بـه این معنـا اسـت کـه حکم تکفـیر او، اگـر شـخص مخـاطب شـده کافر نباشـد بـه وی (حکم کننـده) راجـع می گردد. بنابرین اگر کسی مسلمانی را کـه از او کفری ظاهر شده است تکفـیر می نمایـد این شـخص کـافر نمی گـردد اگرچـه در این حکم موفق نیز نباشد، زیرا از مانع تکفیر که در این شخص است آگـاهی نـدارد، بـه ویـژه اگر تکفیر او بـه سـبب خشـم آمـدن بخـاطر دین الله و مقدسـات آن باشـد، بلکـه در زمینـه مـأجور نـیز اسـت. چنانچـه بـا عمـر

فاروق اتفاق افتاد هنگـامی کـه بـه رسـول الله گفت: «بگـذار کـه گـردن این منـافق (حـاطب بن ابی بلتعه) را بـزنم». بـا اینکـه رسول الله واضح ساخت که حـاطب کـافر نگردیـده اسـت امـا بـرای عمر را نگفت کـه کفر و حکم نفاق بر تو راجع گردید زیـرا تـو مسلمانی را تکفیر کـردی و خـونش را حلال دانستی! چنانچه برخی ها گمان میکننـد، کـه کسی که مسلمانی را کـافر گفت کـافر می گردد.

پس معلـوم شـد کسـی کـه سـرزنش می شود، و امر خطرنـاکی را مـرتکب می گـردد آن کسی است که مسلمانی را به محض هوا و انتمای حزبی و تعصب، تکفیر می کند.

بـرادر مسـلمان وموحـدم! بـدان کـه این حدیث نزد علماء تأویلات زیادی گردیده است کـه از آنجملـه: بـرخی از علمـاء می گوینـد کسی کـه دین مسـلمانان را بـه کفـر وصـف می نمایـد کـافر می گـردد. بـرخی از علمـاء این حـدیث را چـنین تأویـل میدارنـد کـه اگـر کســی در تکفــیر مســلمانان اســتهانت و لامبالاتی می نماید کافر میگردد.

(گویا امـر تکفـیر امـر عـادی اسـت). امـام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم رحمه اللـه وجـوه مختلفی را در تأویـل این حـدیث بیان داشته است. و علمـاء بـه تأویـل و فهم این حدیث در پرتو نصـوص دیگـری بخـاطری مجبور شده اند که ظاهر این حدیث با اصلی از اصول محکم واستوار دین نزد اهل السنة والجماعة، در ابواب کفر وایمـان در تعـارض اسـت، این اصـل عبـارت از عـدم مغفـرت مشرک است. چنانچه الله میفرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ١١٦﴾

ترجمه: «یقیناً الله (کسی را) نمی‌آمرزد که به او شرک ورزد، و پایین‌تر از آن را بر هرکس که بخواهد می‌آمرزد». [سورة النساء].

وبدون شک که تکفیر مسلمان بخاطر خشم دنیایی یا خواهش نفسانی، دشنامی به وی است، و این ادناتر از شرک است. بنابرین می نگریم که علماء به تأویل آن مجبور گردیدند و آن را به نصوص محکم دیگری راجع ساختند تا در روشنی این نصوص معنای این حدیث را بدانند.

اگر به مخالفانی که علیه ما به این چنین شبهات متوسل می گردند بگوییم: کسی که ما و سایر مسلمانان را تکفیر می نماید و با مسلمانان، و وحدانیت و بیزاری شان از طاغوت ها بغض می ورزد، و دین آنها را دین خوارج مینامد، هدف شان از این تسمیه و نامگذاری نصرت دشمنان اسلام و پشتیبانی از قوانین و سربازان آنها علیه مسلمانان می باشد، اگر بر اساس استدلال به این حدیث چنین شخص را کافر بگوییم این حقی است که در آن شکی گنجایش ندارد ونه به تأویلی نیاز دیده می شود، چون این بدون شک کفر است.

اما سخن این جاهل که کسی کافر نمی گردد مگر اینکه از والدین کافر، کافر زاده شده باشد، این دیگر سخن بی ارزش و نمایانگر این حقیقت است که گویندة آن دین اسلام را درک نکرده است. و این که ما خود را تکلیف دهیم علیه این شخص ردی بنویسیم این را ضیاع وقت و به هدر دادن سعی وتلاش ما در این راستا می دانیم، زیرا معنای سخنش این است که مسلمان هرگز کافر نمی گردد و این سخنی است که در گذشته عالم را بگذار که جاهلی نیز به آن

لب نگشـاده اسـت. بـرای کشـف بطلان این سخن آنچه از نصوص قرآن و سنت و اقـوال علمـاء در بـاب احکـام مرتـد گذشـت، کـافی است. چون در این سخنان شفاء برای کسی است که چشمانش مبتلا به بیماری نابینـایی نیست.

شبهه پنجم: عذر به جهل

مدافعان سربازان قانون می گویند: این سربازان جاهل اند ونیاز به کسی دارند که آنان را بیاموزاند، دعوت نماید وبرای شان امور را روشن سازد. این ها نمیدانند که سرداران شان طاغوت ها اند وطاعت این طاغوت ها در قانون سازی عبادت وشرک است، پس موالات (دوستی) آنان با طاغوت و پاسداری شان از قانون کفر نیست.

در جواب این شبهه باید کفت که: در اهمیت واولویت دهی دعوت این سربازان وکارمندان نظام های طاغوتی وکفری اصلا اختلافی نیست، واین از بهترین اعمال است، ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت:33].

ترجمه: «چه کسی خوش سخنتر است از کسی که به (سوی) الله ﷻ دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از مسلمانانم».

اما هر شخصی که در عبادت با الله ﷻ قبل از دعوت شریکی می آورد و در اثنای آن وبعد از آن تا زمانیکه به توحید ملتزم نیست وبه طاغوت کفر نه ورزیده است، مشرک است. وسخن از اهمیت دعوت اینها بسوی اسلام، حکم اینها را تغیر نمی دهد، ونه این ها را موحد می گرداند، ونه مسمای شرک را از این ها برمی دارد، الله ﷻ می فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة:6].

ترجمه: «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست، به او امان ده تا کلام الله را

بشنود او را به ایمنگاهش برسـان این از آن است که آنان گروهی ناآگاهند».
الله اینهـا را قبـل از اینکـه کلام الله را بشـنوند مشـرک می خوانـد در حالیکـه آنـان نمی دانند و جاهل انـد. واینکـه الله رسـول خویش را مأمور به دعوت آنهـا می کنـد تـا آنان را قرآن کریم بشنواند و بسـوی اسـلام دعوت نمایـد، این همـه از وصـف این هـا بـه شرک نه قبل از دعوت ونه در اثنـای آن ونـه بعد از آن تا زمانیکه مشرک انـد و بـه توحیـد ملتزم نیستند، تغیر نمی دهـد. چـون شـرک اکـبر در تضـاد بـا توحیـد و عبـارت از توجیـه جزئی از عبادت ظاهری به غـیر الله اسـت، این امری است که اصـلا عامـل آن بـه جهـل معذور پنداشته نمی شـود، زیـرا الله دلیـل روشـن وواضـح را در ابـواب گونـاگون درین زمینـه برپـا داشـته اسـت، وعلمـاء نـیز این دلایـل را در ابـواب مختلـف چـنین ذکـر می نمایند:

اول- دلایل آشکار که دلالت بر وحدانیت الله مي کند:

دلایل آشـکاری کـه دلالت بـر ربـوبیت الله میکنند ماننـد اینکـه او می آفرینـد، رزق می دهد، شکل می دهـد وتـدبیر امـور را میکنـد. واین دلایلی اند که بر وحـدانیت الله بـه آن استدلال می شود. پس کسی که چنین است بایسـت بـه تنهـایی عبـادت گـردد، قـانون بسازد، شرعا وعقلا جایز نیست که چیزی از عبادت به ماسوای او صرف و متوجـه گـردد،
﴿أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ﴾ [الأعراف-54]،
ترجمه: «بدان کـه خلـق و فرمـانروایی خاصّـة اوست».

دوم: تعهدی که الله از بني آدم گرفت:

الله بنی آدم را از ظهر پدرشان آدم علیه السلام مانند مورچه ها بیرون ساخت، در قرآن کریم میاید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ١٧٣﴾ [سورة الأعراف].

ترجمه: «وهنگامی که رب تو از پشتهای بنی آدم، فرزندانشان را بر گرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت (و فرمود:) آیا من رب تان نیستم؟ گفتند: چرا نه (هستی.) گواهی دادیم. که (مبادا) روز قیامت بگویید، ما از این (حقیقت) بی خبر بودیم یا (مبادا) بگویید: نیاکانمان از پیش شرك آورده بودند و ما نسلی پس از آنان بودیم، آیا ما را به سزای آنچه بدکاران کردند، نابود میکنی». پس بعد از این تعهد که غیر از او پروردگاری نگیرند الله آنان را به دعوای غفلت، جهل وتقلید پدران در شرک ظاهر وآشکار معذور نمی داند.

سوم: الله مردم را بر «فطرت» آفرید و آن را در قلب بندگان جابجا ساخت:

فطرت عبارت از این است که تنها کسی که خلق میکند ورزق میدهد شایسته عبادت، قانونگذاری وشریعت دهی است، چنانچه در حدیثی که شیخان (بخاری ومسلم رحمهما الله) آنرا روایت می کنند رسول الله فرمودند: «هر نوپیدا بر فطرت تولد می شود پس والدین او را یهودی، نصرانی ویا

مجوسـی می گرداننـد». ودر روایـتی در صـحیح مسـلم آمـده اسـت «مشـرک می گرداننـد». در حـدیث قدسـی کـه آن را نـیز مسلم رحمه الله روایت می کند آمده اسـت: «من بنـدگانم را یکتـا پرسـت آفریـدم پس شیطان ها به سراغ شان آمدنـد و آنهـا را از دین شان منحرف ساختند، و آنچه را کـه من بـرای آنـان حلال گردانیـده بـودم حـرام گردانیدند».

چهـارم: بخـاطر تحقـق این هـدف بسـا عظیم الله پیامبران را فرستاد:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ ٣٦﴾

ترجمه: «ما در امتی رسـولی را فرسـتادیم که الله عبادت نمایید و از (عبـادت) طـاغوت بپرهیزید». [سورة النحل].

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء : ١٦٥].

ترجمـه: «رسـولانی مـژده آور و بیم کننـده تـا برای مردم پس از (ارسـال) رسـولان، بـر الله حجّتی ازمردم نباشد».

پس کسـی کـه دعـوت پیـامبری بـه او نرسـید حتما دعوت پیامبر دیگری را شنیده اسـت، زیـرا همة آن ها، اگرچه شـرایع شـان متنـوع انـد امـا دعوت شـان بسـوی تحقـق وحـدانیت الله و از بین بردن شرک یکسان است، الله می فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ [الإسراء-15].

ترجمه: «وما تعذیب کنندگان نبـودیم تـا اینکـه رسولی را بفرستیم».

الله برای همه مردم پیامبرانش را فرسـتاد و سلسلة این رسـالت را بـه محمد خاتمـه داد، و

راه را برای او روشن ساخت، و حجت را برپا داشت، وبعد از رسول الله پیامبری نیست.

پنجم: الله کتابها را فرستاد:

این کتابها همه بسوی این هدف بسا بزرگ فرا می خوانند. الله این کتابها را به کتابی که نه محو می شود ونه می پوسد ونه از بین می رود، خاتمه داد و حفاظت آنرا تا به روز قیامت بدوش گرفت. پس عظیم ترین و مهتمرین ابوابی را که این کتابها در بر گرفتند همانا قضیه یکتا پرستی ووحدانیت الله است، الله میفرماید:

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ[19] ﴾ [سورة الانعام].

ترجمه: «وبه من این قرآن وحی گردید تا شما را وهرکسی را که (این قرآن) رسید بیم دهم».

و ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ [البينة:1].

ترجمه: «کافران از میان اهل کتاب و مشرکان (از آیین خود ملزم) به جدایی نبوده (و نیستند) تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید» وسپس برهان، حجت ودلیل را چنین معرفی کرد:

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفاً مُّطَهَّرَةً﴾ [البينة:2].

ترجمه: «فرستادهای از سوی الله است، که صحیفههای پاك را میخواند».

پس کسی که این قرآن عظیم به وی رسید بدون شک که بر وی اقامه حجت و بیم دهی برپا گردید، به ویژه در روشن ترین ابواب دین که همه پیامبران بخاطر آن فرستاده شده اند.

اما اگر مراد از اقامة حجت این باشد که نزد هر انسانی رفته شود وبرای او دعوت انفرادی صورت گیرد، این امریست که الله

آن را انکـــار می نمایـــد، چنانچـــه در بـــاره مشرکان می فرماید:

﴿فَمَا لَهُمۡ عَنِ ٱلتَّذۡكِرَةِ مُعۡرِضِينَ ٤٩ كَأَنَّهُمۡ حُمُرٞ مُّسۡتَنفِرَةٞ ٥٠ فَرَّتۡ مِن قَسۡوَرَةِۭ ٥١ بَلۡ يُرِيدُ كُلُّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ أَن يُؤۡتَىٰ صُحُفٗا مُّنَشَّرَةٗ ٥٢﴾ [سورة المدثر].

ترجمه: «پس آنان را چه شـده اسـت کـه از پند رویگرداننـد گـویی کـه آنـان درازگوشـان (خـران) رم کردهانـد کـه از شـیری گریختـه باشند بلکه هر کس از آنان میخواهد کـه (بـه او) صحیفههایی گشوده داده شود».

وسیرت رسول الله ﷺ در دعوت نیز آشـکار اســت، دســته هــایی از مــردم از پــذیرفتن دعوت اسلام امتنـاع می ورزیدنـد مگـر وی ﷺ سرداران این دسته ها را بسوی اسـلام فـرا می خواند نه آنکـه فـرد فـرد را دعـوت کنـد، بلکـه رسـول الله ﷺ سـفیران و فرمانـدهان خود را به اینکه اقامـة حجت بـر همـه مـردم فرض است به ویـژه محاربـان (جنگجویـان)، مکلف نمی ساخت.

علاوه بر این اقامة حجت نزد علمـاء بعـد از انتشار اسلام و نشر آن در اطـراف واکنـاف زمین بجز از اقامة حجت در سـرآغاز دعـوت واول اسـلام ویـا کسـی کـه تـازه بـه اسـلام داخل گردیده است، می باشـد. این طـاغوت هـا وانصـار شـان کـه نشـانه هـای مشـرکان قبلی را در ســرپیچی از قــرآن کــریم کــه متضــمن اهمــال توحیــد اســت دنبــال می نمایند، واز شنیدن قرآن مانند خران وحشی که از شیر فرار می کننـد نفـرت دارنـد، این ها همه مشرکان جاهل اند که از قرآن کریم ودلایل واضح ومستحکم آن رو گردانیده اند. سبب این اعراض وروگردانی عدم رسـانیدن رسـالت نیســت، چنانچــه ســبب آن جهــل،

نافهمی، دیوانگی وخوردسـالی یـا ماننـد آن نیز نیست، بلکه اینها علاوه بـر این، محـارب (جنگجو) وامتناع کنندگان از تطبیق شـریعت اسـلامی نـیز انـد. و هویـدا اسـت کـه اقامـة حجت بر محارب فرض نیست، از اینجا علماء در این بـاب میـان جنگجویـان در قتـال دفـع (جهاد برای دفاع از سرزمین اسلام) وقتـال طلب (جهاد برای توسعة رقعة اسلام) فـرق قایـل انـد. بـا این همـه این عـده از علمـای سـوء و اجـیر از این عسـاکر، کارمنـدان و کسانیکه علیـه دین الله و اولیـای او تعـالی می جنگند دفاع می نمایند، و می خواهند که باطل شان را پینه نماینـد، وگمـان می کننـد کـه حجت بـر آنهـا قـایم نیسـت، وپیامـد این گمـان منـاقض ومعـارض بـا این سـخن الله است که می فرمایـد: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَـةُ﴾ [الأنعام:149].

ترجمـه: «بگـو: دلیـل رسـا (و محکم) از آن الله است».

پدران مشـرکان وجـاهلان قبـل از ارسـال رسـول الله بیم داده نشـده بودنـد مگـر بـا وجود آنهم هنگامی که مردی از رسول الله از حـال پـدر خـود بعـد از مـرگ می پرسـد، رسول الله می فرمایـد: «پـدرم وپـدرت در جهنم اسـت». الله در مـورد آن هـا می فرماید:

﴿لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنـذِرَ آبَـاؤُهُمْ فَهُمْ غَـافِلُونَ﴾ [یس: 6].

ترجمه: «تـا قـومی را بیم دهی کـه پـدران شـان بیم داده نشـده انـد پس آن هـا غافـل اند».

آنـان در جهنم انـد زیـرا الله حجت بالغـه خود را بر اصل توحید وتحذیر از شـرک اکـبر و عبادت غیر الله بـه طـرق گونـاگون اقامـه

داشته است، و همه پیـامبران را بخـاطر این هدف فرستاده است. وبا این همه برخی ها که از دین به جز اسم آن و از نشانه های آن به جز رسم آن چیزی دیگری را نمی دانند در باب شـرک صـریح، و روشـن، وتوحیـدی کـه بزرگـترین حـق الله بـر بنـدگان اسـت و بـه همین هدف همة پیامبران فرستاده شـدند و همة کتاب ها نازل گردیدنـد و حجت هـا یکی پی دیگـری اقامـه شـد این هـا در این بـاب، خواهـان اقامـه حجت می کردنـد!! وشـاید درین زمینه شبهاتی را بیاورنـد، و بـه آیـاتی اسـتدلال کننـد، و آن را در غـیر موضـع آن بگذارنـد، ماننـد این سـخن الله کـه می فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَـذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُـولاً﴾ ١٥ [سـورة الاسراء].

ترجمه: «وماتعـذیب کننـدگان نبـودیم تـا رسولی را بفرستیم».

و می گویند که تکفیر در همه ابـواب حـتی در باب شرک اکبر بـدون اقامـه حجت، جـایز نیست.

در آیت ذکر شده دلیلی بر این سخن فاسد شـان نیسـت. الله نفرمـود کـه مـا تکفـیر کننـدگان نیسـتیم تـا اینکـه رسـولی را بفرستیم بلکه گفت تعذیب کنندگان نیستیم، و مـراد از تعـذیب در این آیت ریشـه کـنی دنیوی است مانند این سخن الله:

﴿ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبۡعَثَ فِيٓ أُمِّهَـا رَسُولٗا يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا ٥٩﴾ [سورة القصص] .

ترجمه: «و پروردگار تو هرگز نـابود کننـده شهرها نیست مگر آنکـه در مرکـز آن (دیـار) رسـولی بفرسـتد کـه آیـات مـا را بـر آنـان بخواند و هرگز نابود کننـده شـهرها نیسـتیم مگر در حالی که مردمانش ستمکار باشند».

ویـا اینکـه مـراد از عـذاب، عـذاب اخـروی است. ﴿ كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَـوج سَـأَلَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَذِير ٨﴾ [سورة الملك].

ترجمـه: «هـر گـاه گـروهی در آن افگنـده میشـوند نگهبانـانش از آنـان میپرسـند: آیـا هشدار دهندهای به سوی شما نیامد؟ گفتنـد چرانه، (بلکه آمده بود)».

از سـوی دیگـر کـافر یـا اینکـه کـافر معانـد است مانند کسانیکه **الله** بر آنهـا خشـمگین میباشد، حق را شناسـد امـا بـه آن کفـر می ورزد، ویا اینکه کافر جاهل واعراض کننده و گمـراه اسـت،ماننـد گمراهـانی کـه علمـای شـان از آنـان حـق را پوشـانیده انـد. وهـر کافری کفـرش از علم و انکـار حـق نیسـت، بلکـه اکـثر کفـار جـاهلان وگمراهـان انـد، وتقلید شـان از سـرداران، بزرگـان و پـدران شـــان آنـــان را بـــه جهنم وارد می ســـازد، حالانکه آنان گمان می کردند که این ها آنان را بسوی کامیابی می برند!

و **الله** دلایل خویش را بر شرک اکـبر برپـا داشـته اسـت، و جاهـل در این بـاب معـذور پنداشته نمی شود، زیرا جهل او در این حال ناشـــی از اعـــراض وســـرپیچی از دین و نیاموختن آنچه که بندگان بخـاطر آن آفریـده شده اند می باشد، نه جهلی که بـر آن حجت اقامه نگردیده است.

در داســـتان زیـــد بن عمـــرو بن نفیل مسلمانان را درس وعبرتی است. وی توحید را بدون اینکـه رسـولی در زمـان او مبعـوث گردد وقبل از بعثت رسول الله متحقق می سازد. وبا این همه زید بر ملت ابراهیم علیه السـلام بـود، بـه توحیـد راهیـاب گردیـد، از طـاغوت هـای قـومش بـیزاری جسـت، و از

عبادت ونصرت آنها اجتناب کـرد، واین بـرای وی کافی بود. رسـول الله خـبر داده اسـت که زید به تنهای اش امتی است که در آخرت زنده گردانیده می شود، و رسـول الله وی را می دید که در سـفرة گوشـت حیـوان ذبح شده بر بت های مشرکان، برای وی پیشکش می گردیــد امــا وی از خــوردن آن ابــاء می ورزید ومی گفت من چیزی را که بـر بتهـای شــما ذبح می گــردد نمی خــورم، وذبــایح قریش را به بـاد انتقـاد می گـرفت. وی می گفت: «گوسـفند را **الله** آفریـده اسـت و از آســمان بــرایش آب می فرســتد و از زمین برایش می رویاند، سپس شما آن را بـه نـام کس دیگـری بجـز **الله** ذبح می کنیـد، و این همـه را نادیـده می گیریـد، و بجـز **الله** کس دیگــری را تعظیم می کنیــد» روایت از بخــاری رحمه الله.

ببیید چگونه وحدانیت **الله** در فطـرت زرع شــده اســت در حالیکــه شــرک بیمــاری خودســاختة انســان اســت کــه بســوی آن منحرف میشود. این مردی است که پیامبری او را نیامده است اما بـا این همـه وحـدانیت را شـناخت و آن را متحقـق سـاخت ونجـات یـافت. ودر تفاصـیل شـریعت وعبـاداتی کـه بجز حجت رسالت شناخته نمی شــوند در آن معـذور پنداشـته شـد. چنانچـه در روایت ابن اسحاق رحمه اللـه آمـده اسـت، کـه زیـد می گفت: «بـار الهـا اگـر محبوبـترین راه هـا را بسویت می شناختم تو را بـه آن عبـادت می کردم اما نمیدانم، سـپس بـر کفش در زمین بـه سـجده می افتـاد». این شـخص بـه تـرک نماز، روزه و شرایع دیگر که بـه جـز توسـط پیــامبران شناســایی نمی گــردد معــذور پنداشته شـد. و اهـل زمانـه اش کـه والـدین

رسول الله نیز از جمله آنها بودنـد معـذور پنداشـته نشـدند چـون وحـدانیت را متحقـق نساختند، و از شرک وکفر بیزازی نکردند، با اینکـه بیم دهنـده ویـا پیـامبری بسـوی آنـان چنانچه الله خبر داده است نیامده بود.

به این معنا به خوبی دقت کنید و بدانید کـه باب عذر بـه جهـل کـه علمـاء آن را بـه بحث گرفته اند برخی از متاخرین در زمـان مـا در آن داخل شده انـد و بـه جـز کسـی کـه همـه ابعـاد آن را دانسـته اسـت دیگـران آن را بـه درستی نفهیمده اند. وکسی که نصی را می گیرد وبر آن مسایل بزرگی را بناء می نماید در اصل از حقیقت به دور رفتـه و بـه هـدف نرسیده است.

و باید دانسـت کـه کفـر این طـاغوت هـا و انصار آنان ناشی از جهل که عبارت از عـدم رسیدن حجت رسالت است نمیباشد. پیامبر که بعد از وی پیامبری نیست، مبعوث گردید، و کتـاب الله کـه بیم دهنـده بـرای انسـانان است محفوظ است. واین کتاب در نزد آنــان وجود دارد، اما اکثر مردم زندگانی دنیا را بر آخـرت پسـندیدند. آنـان از حـق و پـیروی آن سرپیچی کردند، پس کفر شان کفر اعــراض وسرپیچی است، نه کفری که ناشی از عـدم رسیدن حجت رسالت اسـت. و بایـد دانسـت کسانی که:

﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَـانَهُمْ أَرْبَابـاً مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة:21].

ترجمــــه: «احبــــار ورهبــــان شــــان را پروردگــارانی بجـــز از الله گرفتنــد» نمی دانستند که پیروی در شریعت وقانون سازی عبادت و شرک است، چنانچه در حدیث عـدی بن حاتم که بـه مجمـوع سـندهایش صـحیح

است آمده است، که آنان علمای شان را عبادت نکردند! نمی دانستند که پیروی در حلال ساختن، حرام ساختن و شریعت سازی عبادت است اما کافر شدند، چون این حق را بجز الله به کس دیگری تفویض کردند، و از کسانی شدند که معبودانی بجز از پروردگار آسمان ها وزمین به خود گرفتند و به جهل معذور نشدند. وسبب اینهمه در منافی و تضاد واقع شدن با فطرتی بود که الله بندگان را بر آن آفرید، پس کسی که آفرید. رزق داد، شکل بخشید و خلق کرد او حق دارد که شریعت سازد، امر ونهی نماید، و فیصله کند، نه کسی دیگری. و الله همه پیامبران را فرستاد و کتابها را فرود آورد تا او تعالی به یگانگی عبادت گردد، و در حکم وشریعت سازی به تنهایی پیروی شود، واز عبادت غیر الله اجتناب صورت گیرد. این مسئله در زمان ما روشنتر است. این مامور، آن پولیس، آن قاضی ویا کارمند استخبارات گمان می کند که مسلمان است و قرآن کریم را شب وروز تلاوت می کند که بر اقامه حجتش بیافزاید! اما با این همه از نصرت اسلام وقرآن کریم کنار می رود، و کسانی را که سعی می ورزند قرآن کریم را حاکم بگردانند ونصرت دهند، محاکمه می نماید، به زندان می افگند، علیه آنان جاسوسی می کند، وعلیه کسی که بسوی وحدانیت الله وبیزاری از شرک دعوت می نماید می جنگد، و در مقابل، قانون شرکی طاغوت را حمایت می کند، آن قانونی که احکام شرعیت را لغو نموده است، و از اولیای طاغوت که دشمنان اسلام اند پشتیبانی می

نماید وهمکار آن ها می گردد، وعلیه اهل حق با آن ها همکاری می کند...

پس آیا تناقض این همه با دین الله بر کسی که گمان اسلام را می نماید، پوشیده است؟ آیا این از امور پوشیدة است که گفته شود که بر این ها در این باب اقامه حجت نگردیده است؟ سوگند به الله که این قضیه، روشنتر از آفتاب در هنگام استوای آن در نیمة روز است.

این جا دو گروه ودو دسته اند که به مخاصمت می پردازند: دستة شرک ودستة توحید. صف قانون وضعی و صف شریعت پاکیزه. این ها به اراده و اختیار کامل شان صف طاغوت را می گزینند یا اینکه این صف را دوست دارند، ویا زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند، و در جستجوی تنخواه و معاش تقاعد و...اند. در راه و صف طاغوت می جنگند و آن را نصرت می بخشند، وبا کسی که با طاغوت دشمنی می کند یا از آن اجتناب می ورزد، می جنگند.

﴿الَّذِينَ آمَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾ [النساء:76].

ترجمه: «کسانی که ایمان آوردند در راه الله می جنگند وکسانی کفر ورزیدند در راه طاغوت می جنگند». بنابر این این سربازان در روز قیامت هنگامی که پیروزی اهل توحید، وشکست وهلاکت اهل شرک را مشاهده می کنند می گویند:

﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨﴾ [سورة الاحزاب].

ترجمه: «و گویند: پروردگار ما، ما از سرداران و بزرگان ما فرمان بردیم، پس ما را از راه به در بردند (گمراه ساختند) رب

ما، به آنان (سهمی) دو چندان از عذاب برسان و آنان را بسیار از رحمت خود دور بدار».

به این سخن شان تأمل کنید ﴿فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾ **ترجمه: «ما را از راه گمراه ساختند» آیا معذور پنداشته شدند؟ و الله﷯ در مورد برخی زیادی از کفار می فرماید:**

﴿يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [سورة : الكهف].

ترجمه: «و خود گمان می برند که کار نیک می کنند».

﴿وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ ٣٠﴾ [سورة : الاعراف].

ترجمه: «گمان می نمایند که هدایت شدگان اند».

﴿ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ ١٨﴾ [سورة : المجادلة].

ترجمه: «وگمان می نمایند که برچیزی اند».

واین همه به آنان نفعی نمی رساند، زیرا آنها قضیه واضح وظاهری را نقض کرده اند، قضیه یی را که الله﷯ حجت خویش را بر آن اقامه داشته و بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده است، واگر اشتباه و انحراف اینها در امر پوشیده وپنهانی رخ میداد در حالیکه اصل اسلام را با خود می داشتند حال این ها این چنین نمی بود.

و سخن در این باب به درازا می کشد واهل علم در این باب به تفصیل نوشته اند وما نیز کتابی را به عنوان «الفرق المبين بين العذر بالجهل والإعراض عن الدين» در این باب نوشته ایم اما با این تفصیل در این مقام بسنده می نماییم و این برای کسی که هدایت می خواهد، کافی است.

شبهه ششم: اجبار، رزق ومصلحت

شــبهه افگنــان میگوینــد بــرخی زیــادی از ســــربازان وکارمنــــدان طــــاغوت را نمی پســندند، بلکــه بــه آن کفــر می ورزنــد، و از قانون وضعی آن بیزاری می جوینـد، امـا بـه سـبب رزق، تنخـواه و منـافع بعـد از تقاعـد سربازی وکارمندی این نظـام کفـری را می نماینــد. آنــان میگوینــد کــه عــده یی از این سربازان وکارمندان بیچاره ومجبور اند وراه دیگری وجـود نـدارد، ویـا هم بعضـی از آنـان ادعا دارنـد کـه در وظیفـه ومـاموریت شـان مصــلحتی بــرای اســلام وخــدمتی بــرای مسلمانان میباشد.

در جواب این شبهه بایـد گفت ایمـان تنهـا اعتراف ظاهری به الله ورسـول او نیسـت، بلکــه ایمــان عبــارت از اعــتراف وپــیروی از احکام آنان کـه مشـتمل بـر اعتقـاد قلـبی و زبانی وعمل بر جوارح واندام میباشد است. در غیر آن اعتقاد باطنی در قلب بـه تنهـایی خود نمایانگر ایمان شخص نیست.

پس انسان باید در ظاهر وباطن به طاغوت کفر ورزد، وبنا برین ما در شریعت مکلف به ظاهر هستیم و به بحث از غیب که در قلبهـا نهان است و بجز الله کسی آن را نمی داند مکلف نگردیـده ایم. انسـان منـافق هنگـامی که کفـر و بغض بـا شـریعت را در قلب خـود پنهـان می کنـد وایمـان بـه الله وکفـر بـه طاغوت والتزام بـه شـعایر ظـاهر اسـلام را آشـکار می سـازد اگرچـه این همـه از خـوف سلطان اسلام باشد، ما مکلف هستیم که بر اساس ظاهر باوی معامله نماییم، و باطنش را بــــه الله بگــــذاریم. ظــــاهرا این چــــنین اشــــخاص در زمــــرة مســــلمانان پنداشــــته

میشوند، خون ومال شان محفوظ می باشد، اما حساب شان در آخرت بر الله است.

إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ ١٤٥ [سورة : النساء]

ترجمه: «بی گمان که منافقان در پایینترین طبقه جهنم اند». واگر کفر را ظاهر سازند با آنان معاملة کافر صورت می گیرد.

پس کسی که گمان می کند که در قلب به الله ایمان آورده وبه طاغوت کفر می ورزد مگر ظاهر او مخالف با این گمان میباشد، او از سربازان شرک و انصار طاغوت است که به تعداد لشکر طاغوت می افزاید، آن را نصرت می بخشد، و قانون وضعی را حمایت می کند. آن قانون طاغوتی را یاری میدهد که مسلمان مکلف به کفر ورزیدن به آن شده است، وی علیه مسلمان می جنگد، واز نظام پشتیبانی می کند. پس ما بر وی بنابر ظاهر حکم می نماییم ... وچنانچه در حدیث است، ما به شگافتن قلب ها وبحث امور پنهانی مکلف نگردیده ایم.

عمر بن خطاب چنانچه در صحیح بخاری رحمه الله آمده است می گوید: «مردم در زمان رسول الله به وحی گرفته می شدند، پس کسی که خیری را برای ما ظاهر ساخت وی را امان می دهیم و نزدیک می سازیم، و با سریره ونهان او کاری نداریم، الله نهان اورا محاسبه می کند، و کسی که به ما شری را ظاهر ساخت وی را امان نمی دهیم، و نه وی را راستگو می پنداریم، هر چند مدعی شود که نهان او زیبا است». همچنان در حدیث بخاری رحمه الله در

داستان لشکری که می خواهد به کعبه یورش برد میاید که با وجود آنکه در لشکر عده یی مجبور اند مگر الله آنان را همه در زمین فرو می برد ... پس این حدیث نشاندهنده این حقیقت است که در دنیا بر اساس ظاهر تعامل صورت میگیرد، وهمین است که ام المومنین رضی الله عنها هنگامی که از رسول الله درباره کسانی پرسید که به تعداد لشکر افزوده اند در حالیکه نیت جنگ علیه مومنان را ندارند، رسول الله فرمودند: «همه هلاک می شوند و به نیت های شان حشر می گردند».

علمای پیشین هنگام صحبت از لشکر (یاسا) که قانون تاتاریها بود واینکه در این لشکر کسانی وجود داشتند که نماز می خواندند و گمان می کردند که مجبور اند در اشاره به همین حدیث می نویسند: الله لشکری را که می خواست حرمت ها را هتک کند - و این لشکر شامل مکره وغیر مکره است- همه را هلاک می سازد در حالیکه می تواند این ها را جدا سازد، وهمه را به نیت های شان زنده بگرداند. پس بر مجاهدان مومن چگونه فرض است که میان مکره وغیر مکره در حالیکه نمیدانند تفکیک نمایند؟ همچنان معاملة رسول الله با عموی خویش عباس نشاندهنده این حقیقت است. هنگامی که عباس در صف کفار در غزوة بدر به اسارت گرفته شد ادعا کرد که وی مسلمان است، ودر حالیکه نمی خواست جبرا توسط کفار بیرون شده وجزء این لشکر گردیده است. رسول الله به وی می فرماید: «سریره وپنهان تو را به الله می گذاریم اما تو در ظاهر علیه ما بودی». این حدیث را امام احمد رحمه الله روایت

می کند ودر سند آن راوی یی است که ذکر نگردیده است، واصل واقعه در صحیح بخاری رحمه الله نیز ذکر شده است. در این واقعه می خوانیم که رسول الله عموی خویش را مکلف ساخت تا مانند مشرکان دیگر خود را به فدیه آزاد سازد، وبا وی همانند افراد صفی که در آن بیرون شده بود وبه سیاهی لشکر آن افزوده بود معامله نمود، وهمین معامله را ما با سربازان شرک وانصار قانون می نماییم.

باید پرسید که اگر رسول الله وصحابه کرام چون عمر نتوانست در میان صف تفکیک کند وکسانی را که ایمان شان در دل های شان نهان بود جدا سازد، آیا ما توان چنین تفکیک را داریم؟ وچگونه؟ این صفی است که در جنگ علیه اهل اسلام بیرون شده است، و به سیاهی لشکر اهل شرک وکفر افزوده است، پس حکم کسی که در این لشکر باشد، و موالات ونصرت طاغوت را در دنیا ظاهر سازد، حکم طاغوت ولشکر آن است، وما در احکام آخرت دخالتی نداریم. پس آیا آنچه که رسول الله را در حالیکه متقی ترین، زاهدترین و خایف ترین ما از الله بود در تکفیر وحکم بر مردم وسایر احکام کافی بود، ما را کافی نیست؟

اما از سوی دیگر دعوای اکراه واجبار در اینجا مردود است:

علماء حدودی را برای اکراه ترسیم کرده اند که بر مدعیان اکراه و اجبار در هیچ حالتی صدق نمی کند. اکراه (مجبور ساختن) بر گناه کاملا از اکراه بر کفر، شرک ونصرت دهی مشرکان وغیره متفاوت میباشد. اگر مسئله این سربازان وکارمندان

را دقیقـا مـورد مطالعـه قـرار دهیم در می یابیم که آنـان در هیچ حـالتی مکـره ومجبـور نمی باشـند، بلکـه اکـثر شـان بـه وظـایف واعمـال شـان افتخـار می نماینـد، و بـر آن دست مـزد و تنخـواه و رتبـه هـا بدسـت می آورند ... پس این چه اکراهی است که بـرای صاحب آن مـزد پرداختـه می شـود، و بـر آن امتیازات می گیرد، سال ها شرک را نصـرت می دهد، وگمان می کنـد کـه مکـره اسـت؟! اگر به بیچارگی وناتوانی پناه ببرند مردمانی قبـل از آنـان نـیز بـه این وسـیله متوسـل گردیدنـد، امـا از آن هـا پذیرفتـه نشـد. آنـان قومی بودند که در مکه اسلام آوردنـد امـا از صـف مشـرکان جـدا نشـدند، و بـه صـف مسـلمانان نپیوسـتند، هنگـامی کـه روز بـدر فـرا رسـید مشـرکان آنـان را در پیشـاپیش صفوف خود قرار دادند... متوجه شوید، آنان داوطلبانه بیرون نشدند، ونه بـه رغبت خـود در لشـکر داخـل شـدند، تـا رتبـه و تنخـواه بدست بیاورند. در حالیکـه سـربازان کنـونی طاغوت ومزدوران آنان این گونه نیستند، بـا این همه الله در مورد آنـان آیـتی نـازل می نماید و بیان می دارد که آنان معذور، بیچاره ودرماندـه نیسـتند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡ﴾ [سـورة النساء: ٩٧]

ترجمه: «کسانی را که ملایکه می میراننـد، واینها بـر خـود سـتمگران انـد، (ملایکـه) می گویند در کدام بودید؟». در کدام صف بودید: در صف اسلام ومسلمانان یا در صف شرک، کفر؛ قانون وضعی وقانون کفـری؟ وجـواب صریح وصحیح اینست که بگویند کـه در صـف مشرکان بودیم، اما هنگامی که شکسـت این صف را مشاهده می کنند از جواب فرار می نمایند و به «استضعاف» بیچارگی ونـاتوانی

پناه می برند، وگمان می کنند که این وسیله آنان را در بیزاری از شرک و مشرکان نفعی میرساند.

پس می بینیم، که این ها سعی می کنند تـا از صف طاغوت و لشکر آن هنگـامی کـه بـه شکست مواجه میشـوند اعلان بـیزاری کننـد ودر این امر کوتـاهی کردنـد و آن را اهمـال داشــتند، امــری کــه این هــا را بــه هلاکت رسانید. اما آیا این وسیله که به آن پنـاه می برند در حالیکه در صف طـاغوت مـرده انـد و از آن در دنیـا جـدا نشـده وبـیزاری نجوئیـده اند، به این ها نفعی می رساند؟ ببنید که چه پاسخی میدهند:

﴿ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ ٩٧﴾ [سورة النساء].

ترجمــه: «در کــدام بودیــد؟ گفتنــد مــا مستضعفان در زمین بودیم».

این دلیل آنان است کـه از لشـکریان کفـر در مسیر تاریخ به ارث برده اند، واینگونه مـا را همیشه جواب می دهند. هنگامی که آنــان را بــه اســلام و بــیزاری از شــرک فــرا می خوانیم:

﴿ أَتَوَاصَوۡاْ بِهِۦۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ طَاغُونَ ٥٣﴾ [ســورة الذاريات].

ترجمـه: «آیـا یگـدیگر را بـه این سـفارش داشتند بلکه این ها قوم طاغی اند».

این گونـه مـدافعان، از آنـان بـه دفـاع می پرادازند، وهنگامی که حکم این ها را در دین الله ﻷ وموقــف شــان را از اســلام بیــان می کنیم می گویند:

﴿ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ ٩٧﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «می‌گویند: مـا در دنیـا نـاتوان و ستمدیده بودیم».

تنخواه... خانه... نان... موتر ... پس آیا این دلیل آنها پذیرفته می شود؟ در پاسخ ملایکه

به این ها غور نمایید و از این موقف بر حذر باشید ﴿قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «(ملایکه) گفتند آیا زمین الله ﻷ فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است».

آیا دروازه های رزق خیلی وسیع وپهن نبود تا از این صف شرک هجرت می کردید؟ چی کسی مورچه، زنبور، پرندگان وسایر چارپایان و مشرکان وکافران را روزی می دهد؟ آیا کسی که این مخلوقات را روزی می دهد از اینکه متقیان ونیکوکاران را که خود را از صف شرک پاکیزه ساختند، و از آن جدا شدند، واسلام واهل آن را نصرت داده اند، از رزق دهی آنان عاجز است؟ الله ﻷ از آنچه که این ها وی را وصف میدارند خیلی برتر است. به این وعید وتهدید الله ﻷ دقت کنید:

﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است».

در حالیکه آیات در حق کسانی نازل شده اند که داوطلبانه وبه اختیار خود به لشکر کفر نپیوسته بودند، بلکه در همان نخست در هجرت کوتاهی کردند، وهنگامی که امر به شدت گرایید در صف دشمنان اسلام سقوط کردند. سپس الله ﻷ می فرماید:

﴿إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةٗ وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلٗا ٩٨ فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورٗا ٩٩﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چارهای ندارند و راهی

نمییابند اینان را باشد که الله ببخشاید. و الله بخشاینده آمرزگار است».
الله به جز کسانی که توان هجرت را بسوی الله ندارند دیگران را به عذر استضعاف وبیچارگی معذور نمی داند، ناتوان وبیچاره کسی است که زخمی باشد، توانایی نداشته باشد، در قید، زنجیر ویا اسارت واقع باشد، ویا مانند زن، کودک یا مرد سالخورده ویا انسان ناتوانی باشد که راه هجرت را در نمی یابد تا بسوی صف مسلمانان بشتابد. سپس الله بسوی هجرت و فرار از صف شرک ترغیب می نماید و اهل هجرت را به رزق خیلی زیاد وفراخی وعده می دهد چون کسی که چیزی را بخاطر الله ترک می کند الله به وی چیز بهتری از آن ارزانی می کند تا همه حجت های واهی وسست قوم باطل را نابود سازد، ﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ ١٠٠﴾ [سورة النساء].
ترجمه: «و هر کس در راه الله هجرت کند، در زمین جایگاه بسیار و گشایشی (در زندگی) یابد».
ودر جای دیگری در هنگام دعوت مومنان به بیزاری از شرک واهل آن می فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٨﴾ [سورة التوبة].
ترجمه: «و اگر از تنگدستی میترسید، الله اگر بخواهد شما را از فضل خویش، بی نیاز میگرداند. بی گمان الله دانای باحکمت است».
و یک عده ئی دیگری واقع منحرف شان را به حجت مصلحت پینه می نمایند وگمان می کنند که این ها دین را به این وظایف گندة شان خدمت می نمایند، در حالیکه اکثر آنان

خدمت جیب ها، شکم ها و پول هایشان را می کنند.
الله سفیان ثوری را رحمت کند، روزی برخی از دوستان خود را وصیت می نمود وآنان را از تملق شاهان و ورود بر آن ها بر حذر می داشت با اینکه شاهان آن زمان به شرع الله حکم می کردند اما برخی از معاصی را ظاهر می ساختند، مگر شاهان کفر و شرک امروزی را چه حکمی خواهد بود؟ سفیان رحمه الله می فرماید: «از نزدیکی به امراء برحذر باش، و با آن ها در هیچ امری مخالطه مکن. وبرحذر باش که فریب داده شوی وبه تو گفته شود که به امراء نزدیک شو تا شفاعتی نمایی، ویا از مظلومی دفاع کنی، ویا از انسانی ستمی را دور نمایی، این خدعه وفریب ابلیس است، که علمای فاجر، این را ذریعه وزینه گردانیده اند».
آری... این خدعه وفریب ابلیس است که آن را امروز مصلحت دعوت می نامند، مصلحتی که به آن توحید را که بزرگترین مصلحت در وجود است ویران می کنند و حق را به باطل می پوشانند. سید قطب رحمه الله راست گفت هنگامی که مصلحت را چنین وصف نمود که مصلحت دعوت، لغزشگاه خیلی زیادی از دعوتگران گردیده است، و به بتی مبدل شده است که به جز الله عبادت می گردد.
مردی از اهل سنت می شنود که دستة از رهزنان بر ارتکاب کبایر، راهزنی، فواحش و منکرات جمع شده اند، شیخ می خواهد که این رهزنان را رهنمایی کند، اما گمان می کند که موفق نمی شود، محفل سماع وموسیقی را برای آنها آماده می کند که در آن موسیقی به دف نواخته میشود وبرخی

از آنان راهیاب می گردنـد، و کسـانی کـه از کبایر دست نمی کشیدند چنـان شـدند کـه از شبهات وصغایر نیز پرهیز می کردند، آیا این روش شیخ جایز ومشروع است؟!.

اگرچه نتیجه این دعـوت در ظـاهر خوبسـت اما در نزد اهـل اسـلام هـدف، مـبرر وسـیله نمی باشد، ونجاست همیشه نجاست است و ادرار به ادرار پاک نمی گردد. هدف دعــوتگر خیلی عالی وپاکیزه است، و وسایلی کـه بـه این هــدف انســان دعــوتگر را می رســاند، بایست که مانند هدف پاکیزه باشند. علمــای پیشــین روش این شــیخ را شــرعا حلاجی می نمایند ومی نویسند: «این روش مبتدعی در دین است که باید بـه (توسـل) روش رسـول از این روشهای شیطانی استغناء گردد».

وهویدا است که بزرگـترین مصـلحت در وجـود توحید است، و بزرگترین مفسده در وجود شرک اسـت، وهـر مصـلحتی کـه بـا مصـلحت توحیـد متعــارض واقــع می گــردد آن مصــلحت مــردود است، وهـر مفسـده در مقابـل مفسـده شـرک، پوشیده است. وبرای هیچ کسی جایز نیست کــه عظمت توحید وخطر شرک را بدانـد وسـپس بـه حجت مصـلحت مزعـوم و یـا اینکـه مفاسـدی را دفـع می کنـد بـه کلنگی از کلنـگ هـای ویـرانی توحیـد و بـه نگهبـانی از نگهبانـان شـرک وکفـر مبـدل شـود ودین خـویش را گوسـفند قربـانی بگردانـد، ودر آسـتانه هـای مصـلحت هـا ودنیـای دیگران ذبح نمایـد وسـخن در این بـاب بـه دارازا می کشد، و جایگاهش کتاب مفصـلی اسـت امـا عقلمند را اشاره کافیست.

خاتمه

ودر اخیر، عدة زیادی که حقیقت اسلام را درک نکرده اند می گویند که شما از تکفیر این سربازان، کارمندان استخبارات و سایر انصار طاغوت چه فایده یی بدست میاورید؟

در جواب شان می گوییم:

اولاً مادامیکه این حکم **الله** است پس این مهم نیست که حکمت آن را بدانیم واثر مترتب بر آن را درک کنیم. مهم اینست که بندگان **الله** احکام دین را بدانند وبه آن کاملا تسلیم گردند.

ثانیا فواید تکفیر این ها بیشتر از آن است که شمار گردد، واگر در این فواید به جز تحقق وحدانیت **الله** وپیروی ملت ابراهیم علیه السلام که متضمن بیزاری از شرک ومشرکان است چیزی دیگری نباشد، کافی خواهد بود. ﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ ٤﴾ [سورة الممتحنة].

ترجمه: «به راستی که برایتان در ابراهیم و آنان که با او همراه بودند، سرمشقی نیکوست- چون به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای **الله** عبادت می کنید بیزاریم. به شما ناباور شدهایم، و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا اینکه تنها به الله ایمان آورید».

الله ما را به اقتداء وپیروی از این قدوه حسنه واین ملت عظیم فرا می خواند که مهمترین ارکان آن بیزاری از شرک، و مشرکان و کفر ورزیدن به آن، ودشمنی با آنها است، پس کسی که کافر را از مسلمان

تفکیک نمی تواند چگونه میتواند این هدف را متحقق سازد؟! الله می فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ ٢ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٞ مَّا عَبَدتُّمۡ ٤ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ٥ لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ ٦﴾

ترجمه: «بگو ای کافران آنچه را شما میپرستید نمیپرستم و نه شما آنچه را که (من) میپرستم، میپرستید و نه من آنچه را شما پرستیدید میپرستم و نه شما آنچه را (من) میپرستم میپرستید شما را دین خود، و مرا دین من». [سورة الكافرون].

واز فواید بزرگ تکفیر این ها تفکیک وجدا سازی خبیث از پاکیزه وواضح ساختن راه جنایتکاران است:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٥٥﴾ [سورة الانعام]. ترجمه: «و آیات را اینطور به روشنی بیان میکنیم تا راه مجرمان روشن شود».

پس کسی که کفر را از ایمان و کافر را از مسلمان تفکیک کرده نمیتواند چگونه می تواند که راه جنایتکاران ومجرمان را شناسایی کند؟ وچگونه می تواند که راه مومنان را از راه مجرمان تفکیک نماید تا راه مومنان را بپیماید و از راه مجرمان پرهیز کند. وچگونه الحب فی الله (دوستی در راه الله) را با مسلمانان و بغض فی الله (ودشمنی در راه الله) را با کفار، که از مستحکمترین دستاویزات اسلام است متحقق سازد؟ دستاویزی که در ترک آن، هلاکت بزرگ و فساد بسا فراخی نهفته است. الله می فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ ٧٣﴾ [سورة الانفال].

ترجمه: «و آنان که کفر ورزیدند، کارسازان همدیگرند. اگر (ای مؤمنان) این (کار) را انجام ندهید در این سرزمین فتنه و فسادی بزرگ برپا میگردد».

واین موالات (دوستی) واین معادات (دشمنی) به متحقق ساختن نشانه ها ولوازم آن به شکل عملی ظاهر می گردد، وکسی که در میان صف ها نمی تواند تفکیک نماید چگونه این موالات ومعادات را متحقق می سازد؟ و حالاتی که ما در آن زندگی می کنیم بزرگترین شاهد بر این است.

کسی که این امر را اهمال کرده و آن را به دیدة حقارت می نگرد، می یابی نمی داند که کی را دوست داشته باشد؟ وکی را بد ببرد؟ با کی موالات وبا کی معادات کند؟ دیده میشود که این انسان در تعامل خود دچار اضطراب می گردد، بلکه با مسلمانان ومجرمان یکسان معامله می کند، در حالیکه الله ﷻ چنین افراد را نکوهش می نماید:

﴿أَفَنَجۡعَلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ كَٱلۡمُجۡرِمِينَ ٣٥ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ٣٦﴾ [سورة القلم]

ترجمه: «آیا مسلمانان را مانند گناهکاران قرار میدهیم؟ شما را چه شده است، چگونه حکم میکنید»، ودر جای دیگری می فرماید:

﴿أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ ٢٨﴾ [سورة ص].

ترجمه: «آیا پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار میدهیم»۔

و همچنین الله ﷻ بر این امر احکامی را در عصمت خون، ومیراث، ولاء، نکاح، طعام، وذبح ومعامله با مردم مانند سلام دادن،

مودت و سایر حقوقی که بر مسلمان فـرض است یا حقـوق ویـژة را کـه متعلـق کـافران است مرتب ساخته است. وبنابر این تفـاوت آشکاري را میـان راه مسـلمانان و چگـونگی تعامل آنان با کفار ومشرکان، و راه کافران را که اصلا به این امر اهمیتی قایـل نیسـتند و یکسره آن را گذاشته اند بلکه اهـل اسـلام را درین زمینه سرزنش می کنند، می یــابی. کسانی هم اند کـه مسـلمانان را تکفـیر می نمایند، اوراق نزد آنان خلط گردیده است، از مسلمان بیزاری ورزیدند وبـا او بغض نمـوده ودشمنی کردند وزبان های شان را در طعن ولعن بــه او ودعــوت او، دراز ســاختند. در حالیکه دشـمنان الله از آنـان بجـز مـودت و تملق چیزی دیگری را نمی یابند.

این ها از این وصف ملایکه که رسـول الله را می سـتایند (محمـد جـدا کننـده میـان مـردم اسـت) کـه روایت بخـاری رحمـه اللـه است، و در روایتی (میان مـردم جـدایی می افگنـد) یـا غافـل انـد یـا اینکـه تغافـل می نمایند، وخودرا فریب میدهند. این هـا از راه قرآن کریم سـر پیچی می نماینـد، راهی کـه میان اهل شرک واهل ایمان جدایی افگند.

از فواید تکفیر این هـا شـناخت راه سـالم دعوت نیز است، چنانچه انسان باید آن را در تعامل با کسـانی کـه در میـان شـان زنـدگی می کند بپیماید. زیرا اگر مسـلمان باشـند از اینکه کافر باشند فرق دارنـد، واگـر مشـرک وبت پرسـت باشـند از اینکـه مشـرک کتـابی باشند فرق دارند، و اگر مرتد باشند از اینکه کافر اصلی باشند فرق دارند.

و هنگامی که رسول الله معاذ را به یمن می فرســتاد چنانچــه در حــدیث مــروی در صـحیحین اسـت می فرمایـد: «تـو بـه نـزد

قومی از اهـل کتـاب می روی پس نخسـتین چـیزی کـه آن هـا را بـه سـوی آن فـرا می خـوانی شـهادت لا الـه الا اللـه اسـت، ودر روایتی آمده است. اینکه الله را به یگـانگی عبـادت نماینـد، اگـر پذیرفتنـد پس آن هـا را آگاه ساز که الله پنج نماز را در روز وشــب بر آنها فرض گردانیده اسـت...». ببینیـد کـه چگونه معاذ را از حال و حکم شان آگاه می سازد، وسپس روش دعوت و تعامل بـا آنـان را بنـابر شـناخت شـان بنـاء می کنـد (واین روش را به وی می آموزاند). وفواید دیگـری نیز وجود دارد که این کتـاب گنجـایش حصـر آن را ندارد.

و در اخیر:

پس این جاهلان و افـتراء کننـدگان از الله بترسـند، کسـانی کـه مـا را بـه تکفـیر همـه مـردم متهم می نماینـد آنچـه را کـه مـا می گـوییم نمی شـنوند، وآنچـه را می نویسـیم نمی خواننــد. بی گمــان کــه این هــا بــر پروردگـاری کـه هیچ چـیزی از وی پوشـیده نیست عرضه می گردنـد، وسـخنان شـان در کتابی ثبت شده است، کتابی که نه کــوچکی ونـه بـزرگی از آن فـوت می گـردد وهمـه را درج کرده است.

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [سورة الاحزاب].

ترجمـه: «و کسـانی کـه مـردان و زنـان مـؤمن را بی هیچ گنـاهی کـه مـرتکب شـده باشند، میآزارنـد، بـه راسـتی (بـار) بهتـان و گناهی آشکار را بر دوش کشیدهاند».

رســول الله می فرمایــد: «کســی کــه دربــارۀ مومــنی آنچــه را بگویــد کــه در وی نیست الله وی را در ردغه خبال (خونابه ها

وچرک های زخمهای جهنمی ها) جا می دهد تا اینکه خـارج کننـده را بیـاورد کـه وی را از چیزی که گفته است بـیرون کنـد». روایت از ابو داود وطبرانی وديگران رحمهم الله.

مـا بـه صـراحت اعلان می داریم کـه مـا مسلمانی را به گنـاه غـیر مکفـری کـه آن را حلال گوید تکفیر نمی کنیم، ونه مردم را بـه عموم (همـه را) تکفـیر می نمـاییم، چنانچـه دشمنان مـا از طـاغوت هـا، و خصـوم مـا از گروه های مرجئه ما را متهم می نماینـد. مـا کسی را تکفیر می کنیم که اسلام را ویـران می کنـد، ویـا در ویـرانی آن همکـاری می نماید، ویا به چـیزی از شـکننده هـای اسـلام آغشته می گردد، ویا با اهل آن دشـمنی می نمایـد، تـا دشـمنان شـان را از اهـل شـرک وکفر یاری دهد، واز آن ها علیه اهل اسـلام پشتیبانی نماید. ومیدانیم که کفر را شـروط ومـوانعی اسـت، ومـا حکم تکفـیر را بـه موجودیت شـرطها و از بین رفتن موانـع آن می نماییم، ومی دانیم کـه از انسـان گـاهی سخن کفر ویا عمل کفر صادر می گردد امـا بخاطر موجودیت مـانعی از موانـع کفـر این انسان کافر نمی گردد.

ما در این اوراق وسایر کتاب هـای خـود در کفـر دشـمنان اسـلام و سـربازان شـرک کسانی که از دین بیرون شدند و علیـه اهـل دین جنگیدنـد وقـانون شـرکی ووضـعی را حامی گردیدند، صحبت می کنیم. کفـر اینهـا نزد ما، البته با دلایـل شـرعی،ماننـد آفتـاب هنگام ظهر روشن وواضح است.

به خصوم خود می گوییم از الله بترسید:

﴿وَلَا تَلۡبِسُواْ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُواْ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٤٢﴾

ترجمه: «وحق را به باطل نپوشانید و حــق را کتمان ننمایید ودر حالیکه می دانید»[ســورة البقرة].

میان ما وشما کتاب الله و وسنت رسول او اســت، غــیر از این فیصــله کننــده یی را نمی پذیریم. از قرآن وسنت دلیـل وبرهـانی بیاورید تا آنچه را که گفـتیم نقض کنــد، وإن شاء الله از کسانی ما را می یابید که به این دلیل شادمانی کنیم.

و از اولین کسانی باشیم کـه بــه آن رجــوع کنیم:

﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ [سورة البقرة]

ترجمـه: «بگـو برهـان تـان را بیاوریـد اگـر صادق هستید».

اما یاوه گویی ها و سفسطه سـرایی هـای میان تهی وتهمت های بـاطلی کـه عـاری از دلیـل وبرهــان شــرعی باشــند، و بــر کتــاب وســنت مبتــنی نباشــد، این همـه مـردود بــر گوینده اش است. وکسی که دلیل شرعی را نمی پذیرد و بـه آن منقـاد نمی گـردد در وی خیری نیست، و با او کوتاهی ســخن ودرازی آن نفعی نمی رساند.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثِۭ بَعۡدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ٦﴾ [سورة الجاثية].

ترجمه: «پس بعد از (پند) الله و آیات او به چه سخنی ایمان میآورند».

وصلى الله وسلّم على نبيِّنا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين

مكتبة دار الصدق
Daar-ul-Sedq

از متن کتاب

این کتاب شامل شبهاتی است که همیشه می شنیدیم که توسط عدهٔ زیادی از مدافعان سربازان طاغوت ها و معتقدین قانون زمزمه می گردد، تااینکه سربازان شرک ؛آنانیکه از دین بجز نام آ ن چیز دیگری را نمیدانند با استفاده از این شبهات به مناقشه مسلمانا ن پر داختند، و با آنها جدال کردند، تا بدینوسیله بتوانند شرک و باطل خویش و یاری دادن طاغوت را مشروع جلوه دهند، در حالیکه اللّٰه عزوجل به نخستین چیزی که انسان را امر ونهی نموده است همانا اجتناب از(عبادت) طاغوت وکفر ورزیدن به آن است،

(وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِیۡ کُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولًا اَنِ اعۡبُدُوااللّٰهَ واجۡتَنِبُوالطَّٰغُوتَ) [النحل:٣٦]

ترجمه: مادر هر امتی رسولی را فرستادیم که اللّٰه عزوجل راعبادت کنید و از(عبادت) طاغوت اجتناب نمایید .

و (یُرِیۡدُونَ اَنۡ یَّتَحَا کَمُوۡااِلَی اطَّاغُوتِ وَقَدۡ اُمِرُوۡا اَنۡ یَّکۡفُرُوۡابِهِ) [النساء٦٠]

ترجمه: می خواهند که به طاغوت فیصله نمایند در حالیکه امر کرده شدند که به آن کفر ورزند.

حکم شرعی درمورد عساکر حکومتهای طاغوتی ومدافعین قوانین وضعی